



بحم اله

1
1
2
3
4
5
6
7
8
9
10
11
12
13
14
15
16
17
18
19
20
21
22
23
24
25
26
27
28
29
30
31
32
33
34
35
36
37
38
39
40
41
42
43
44
45
46
47
48
49
50
51
52
53
54
55
56
57
58
59
60
61
62
63
64
65
66
67
68
69
70
71
72
73
74
75
76
77
78
79
80
81
82
83
84
85
86
87
88
89
90
91
92
93
94
95
96
97
98
99
100

حجج المردم

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32 33 34 35 36 37 38 39 40 41 42 43 44 45 46 47 48 49 50

یادکاری کی سچانہ
خیاب جبرائیل باصر المجدد
اقای نجم الدولہ دام ظلہ

کتاب مذکوره
 علوی را که می از اختیار و
 روزگار بجا خطه سابقه حقوق لغت
 بقلم آورده در این عهد مجسته عهد و زمان حساب
 اختیاری حضرت اقدس شرف امجد اسعد و لا
 بندگان اکرم ارفع و یعهد دولت ابدیت روفا
 در دار السلطنه تبریز در دارالطباعة
 حاجی احمد آقا بهر کتابت و نشر و طبع در آمد
 باند سالها این نظم و ترتیب
 هر دو خاک آفتاب و ده جانی
 حور و شمع و کرم و انار
 ۱۳۲۲

۲۷۷۱۴



کتاب تذکره علویہ

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله
ما دارت الليالي والايام وبعد ان ختمت ذكره استحسن
كذارات و اتفاقات راجعه شخص عليل كرم و آفای
جانب طلب اجل فحم ملاذ الانام مؤيد الاسلام فخير الله و آية
عمدة التحقيق آفای حاجی میرزا رفیع نظام العلماء مظهر السامی که سال
این بنده نگارنده در بریز خدمت ایشان سفید و ستیغ
زیاد از آن معدن خیر و منبع فیض در دونه دارم و غالباً از وضع
سلوک و محاسن آداب آنجناب و سلیقه شگفته ایشان

فیض یاب بوده و شوق و انس مخصوص بتالیفات فائده ایشان
داشته ام این اوقات بعضی ملاحظات تکلیف حق شناس
خود دانست که شمه از بعضی کذارات ایشان از روی
حقیقه و بصیرت بقلم آورد تا بر وزمان برای بعضی بخیران حقانی
برخی وقایع و اتفاقات راجعه بایشان مخفی و مستور نماند
این بنده حقیر تا این سن و سال خدمت جمعی از ارباب
علم و کمال رسیده سبک و حالت غلبی را دیده و بنجیده و قد
این شخص علیل نیز رسیده بنی و بین آن جناب منظم را میان
خود و خدا خیلی صدیق و امین و سزاوار هر گونه تجید و تحسین بجا
آورده لکن اسالاجاست خدمت ایشان اخلاص و اراد
منوی دارم و باینجه شاکرم

لفظش همه معانی و قولش همه کارش همه ستوده و ریش همه

لوجه لرأيت الناس في جبل والله سرفي سانه والاخر في فار
اثر سيادت و نجابت از ناحیه حال ایشان هویدا
این بنده اخلاص و ارادت ایشان را نوعی ذخیره آخرت
و وسیله تکمیل عبادت بجا آورده ام امید دارم مخلص تبر
دریابانم که منظوری جز رضای قدا ایشان در نظر من نیست
قال تعالی قل لا اسئلكم اجرا الا المودة في القربى
ثمرات حفظ حقوق و میامن و برکات سادات عالیه جان
زود به مسکین معین و معلوم است

در آملی صدوق از امام رضا علیه السلام روایت کرده که
آنحضرت فرمود انظر الى ذرية نبينا عباده فقيل له
يا بن رسول الله انظر الى الامة منك عبادة ام انظر الى جميع
ذرية انبى قال عليه السلام انظر الى جميع ذرية انبى عبادة

و تینا انچند فرد را نیز در بدو رساله مناسب حال خود دیده و میبیند

منت خدایا که مطیع پیغمبرم	فستون برقصای خداوند کبریم
ز انسانی که من فروشم بهال ذره	تقویت زینت من و زهد آیدم
توحید بجا باشد و من بچوشتی است	جان ما خدای کشتی و عقل است
افاق را بر تیغ لوکل گرفته ام	فی راغب پناه و نه محتاج شکرم
تا من به بته ام که فقر بر من	از تاج فقر طعنه زن تحت سجرم
اطراف عالم از نفس من معطر است	زیر پرورش است درون همچو بزم
ز انسانی که پای زردا من فروشم	کرفی الش چگونه نمی تیغ بر سرم
یا جوج حادثات جهان را چه عتار	با من که در شکوه چو شکندم
بچون زمین بصورت اگر مقلد	چون آسمان بگوهر معنی نوایم
با خردوان روی زمین زینتیم	تا من که ای حضرت سانی کوثرم
شاه نجف امیر دلاست که	بر سر زعفر خاک ره او جو فرم

آه بر آستانه جایش بود	مهرت سخاو سپهر است بزم
من خود گفتم که دعوی حکم	من بنده مکینه غلامان قسرم
سنت بخاندان علی و آل و	زان کرده ام درت که پادشاهم
و از آنکه بر ولایت او نیستی	خشم من است که همه باشد برادر
اگرچه بوتراب کسی در کمال فضل	کویند هست بعد بنی نیست باور

در کام من ز محبت حیدر عبادت

کز ذوق آن حرام شود طعم حکم

مخفی نماند که این بنده بعد از مدت ها مفارقت از فیض حضور اقامتی
مکرم معظم در سال هزار و سیصد و یک هجری بشهد مقدس شرف
شدم که چندی نگذشت در فضل بهار آن سال جناب مستطاب
آقای معظم سلام الله و مد ظله نیز شرف شد و ساقی بقادر زمان
تولیت مرحوم منور میر اسید خان وزیر امور خارجه طالب شرف

در حق مغزی ای مصنف خادمی در کشیک چهارم تعلیم منجر رقم ان
وزیر بی نظیر توقیع رفع صادر شده بود سال ورود ایشان مس
بخراسان حکومت آن صفحات با مرحوم رکن الدوله برادر محرم
منفور شاه شهید طالب شرف بود و آنوقت این بنده نوعی شکی
بکار گذاران ایشان هم رساند و بود قبل از ورود جناب معظم از
جانب سنی ابوالشاه شهید اعلی آله مقامه و خط سادگی در
توقیر و احترام ایشان ضمن مطالب حکومتی رسیدن ازاده معظم
مکلفا احوال ایشان را پرسیدند و مراقب بودند بجهت بطریق
رسیدن از جانب تولیت عظمی و حکومت بنده و خدام استی
مقدسه و مالی و ولایت احترامات شایسته در حق ایشان عمل
با کمال خوشی و آرد کردند و یکی مقدم ایشان را کردی داشتند
سواد توقیع رفع محترم که از قلم منجر رقم مرحوم منور میر اسید خان

وزیر مقام خارجه در آمده باین قرار است تمیاد این رساله درج

توقع رفع

الفرقة والرسول والمؤمنين رفیعترخی که در الفاظ از ان نظام

گیرد و شرفیابی که غرر معانی بدان آغاز و انجام پذیرد حمد

خداوند علام و شکر کردگار منعم است حلت قدس و عتبت

نعمته که لوای ولای مارا در هر قطر شایع بر افراشت و بانی

علای مارا فوق الرفع شایع بگذاشت

بیت

ان الذی سمک اسماء بنی لنا | بنیاد حائمه اعز و اطول

دور و دشیان و شای بی پایان نیاز حضرت قدس و شای

محافل اش آباد و اجداد کرام علیهم من الرحمن الف سلام

نخست مخدوم عالم امکان و عالم علم امکان و ناظم مصالح

محمد المصطفی اکادای مد اشعه اسفار توریه بل آیات قران

دال الطیاب و اصحاب انجباب او باو که سلسله تیا

صدور و آسمان ولایت را بدورند خصوصاً صهر معظم و منوکرتم

و یکانه پسر غم او اخوانی و خیران کس کلهم و اولاد

و امجاد و احقاد انجاد او که کینه خاوشان جبرئیل امین دکتر

چاکر شان را شرف بر ملکوتین است از انجا که در نظر طاف

و وجهه نکارم و اعطاف مانزدیک و دور و غیاب و حضور

ایمان است هر یک از شیعیان خاص را که در آخرت

پسر اختصاص سمیت ارادت و اخلاص است و ان ام

قاص فیضی از رحمت علم مادر خور مرتبه و مقام شال

حال خواهد کردید و بابر نوال و سحاب فضال بر پشت زرا

آمالش در هر ناحیه با دینه ام عالیته از دوشی بلاد اجدادی غنی

خواهیم باریه فاضله آنانیکه در غایت سیادت که منبع سعادت
 اصل و از خون مبارک و دارای خط جبریل و مصداق
 علماء امتی کابینه بنی اسرائیل من جمله جناب قدوسی رضا
 قدوسی آنتاب عمده الاحاطه و الاطیاب المخلص الصادق
 فی الولاء میرزا محمد رفیع نظام العلماء که سالهاست با
 حب و غرض در صفحات آذربایجان مارا محکم
 و جان فشان و بمصدوقه انما لا نضیع عمل عاجل
 شایسته پاداش و احسانت مکرر در حضرت کردن
 ببطت ما شد عی آنتابی کردیده اینک مدت ارتقا
 او بر قد نصاب رسیده وقت آنست که عرض او را
 بسمع رضا اصفا و ایجاب و بگریه
 فاستجباله و نجیاه من نعم جواب فرمائیم بل در مدارج

قرب ابواب در فناء مکانا علیا بروی او کشانیم
 لهذا امر منجر مینائیم که جناب جلالتاب توانا المللی و الا
 ولی استان عرش مقام مؤمن الملک حاجب جم
 و رضوان با اخلاص ما اعز الله الضاره و ضاعف قتل
 پایه قدر او را بر آرد و بخدمت خادمی در شیک چهارم
 تشرفاً مقهور دارد

رتبه نسل بها العظیمین جبریل و میکال کیف قد خدا ما
 نامنطق سجدت بطلعه الملک امیر را ورد
 زبان سازد و بمضمون

الی شرف ترائی قرقا و مطلقه الی ابد بعید
 بر امثال زمان بلکه بر ملاک آسمان بنار و مقرر آنکه حال
 خجسته خصال شرح فرمان قصاص را در وفات خود ثبت فرمود

از تبدل و تغیر مصون و محروس دارند و کان ذلک فی سحر سوال
سواد و شطایح یونی است که بنواسب و الازکرین الله و له
صادر شده بود

جناب نظام العلماء از مخلصین و از اشخاصی است که در
آذربایجان بلکه همه ایران معروف و معقل و دولتمواری مشهور
کمال مرحمت را در باره او داشته و داریم و انشاء الله تعالی
در سفر مشهد باید خیلی با خوشی بگذرد و تمام حکام خراسان
مخصوصاً کرکند و له کمال رعایت و توجیه را در سائین و کشند
توالت او را که بوی این بند و ایام شرف ایشان در خراسان غالباً از حدت
ایشان مستفیض بودم بعضی دستخطهای دیگر نیز دیدم که بوسه
کمال توجه و قدر دانی شاه مرحوم طالب شاه بود سواد بعضی از
انصار او داشته ام یک برای یاد کاری قبل از شروع چهل مطلب

ثبت میکند کلام الملوک ملوک الکلام
من جمله دستخطی است که در سفر اول طهران و خراسان ایشان
جناب نظام العلماء حقیقه همیشه از دولتمواریهای صادقه
شما کمال خوشنودی و رضامندی را داشته و داریم و شما
و سلسله شمار از مخلصین خودمان و دولت و ملت
میدانیم اینده هم که شمار داریم و مختصر محبتی که شد بر عباد
سابقه ام افزود و البته خود و اولاد و اقارب شما در
کمال آسودگی مشغول خدمات و دعا کونی باشند بعضی
مطالب و فقرات اگر باشد توضیحاً بجناب وزیر امور خواجه
اطهار و آنها نمایند البته احکام آنها داده خواهد شد قوی ثلث السع
و شطایح دیگر راجع بایشان خطاب بجناب مستطاب اجل
امین السلطان دام ظلّه

جناب امین السلطان این کاغذ جناب نظام العلماء را خواهم
گفت که بتواند بگوید خبری را در حق ایشان که غیر از دو تن خواهی
دلت پرستی باشد بفرماید بکس نمیتواند بگوید چرا که
بجناب ایشان نمی چسبد ما از طرز رفتار و دو تن خواهی و شاه
پرستی و غیرت نظام العلماء بجز اقسام است اقتدر در رضی
و مشوف بودیم و سیستم که خدا اندازه ندارد و کاش همه
ایران سر مشق رفتار خود را از جناب ایشان بگزیند البته
همین دستخط را لای پاکت گذاشته برای ایشان بفرستد
ملاحظه نمایند
و دستخط دیگر که در وقت دست دادن مصباح الانوار
تالیفی خودشان صادر شده بود
جناب نظام العلماء عریضه آنجناب ملاحظه افتاد در وصول

مرد و ضات شما که آیت صدق و کواهد و تو خواهی و دعا گوئی
شامت خاطر ما را مسرت و انبساط مخصوصی حاصل میشود و بعد
خود ما را نسبت با آنجناب کاتلم می بینم نسخه که در مسائل مبداء
و معاد و برای این جنس و مخصوصات آیات و اخبار جمیع توابع
و در فراغت ایام مسافرت خود این و خبره را ذخیره نماید
ملاحظه کردیم خیلی سلیس و مفید نظر آمد و البته محل غیبت
خواص و عوام خواهد بود بیایم فکر و خاطر آنجناب هر چه
باشد مطلوب و مرغوب است همیشه وصول عریضیات
آنجناب که مراسم دعا گوئی و خوا خواهی دولت را احاطه
در حضور ما موقع تحسین و قبول دارد از موظبت وکیل الملک
و میرزا محمود خان در خدمات مرچمه اشاره کرده بودید آنجناب
همیشه خدمات ممتاز و بدو تن خواهی مخصوص بوده اند کمال

مرحمت را نسبت با شما داشته و داریم

ایضا صورت و شطح و دیگر

جناب نظام العلماء کتابی که فرستاده بودید بحضور رسید
بسیار مقبول افتاد و خیلی خوب نوشته آید بسیار مفید است

مطالب خوبی دارد

ایضا صورت و شطح و دیگر که باز خطاب بنحو جناب

معطوف بود

جناب نظام العلماء در فیض شما که بجا خوش سپردن

بودید ملاحظه کردیم بسیار محظوظ شدیم ان شاء الله از خانواده شما

چه قدر ما شاخص قابل با فایده برای خدمات تربیتی شده

و حاضرین وکیل الملک که جای خود دارد چه قدر با قابل

ارجاع خدمات عمده دولتی است و شغول است

بزرگ محسوب و خان هم اخی جوان آراسته و شایسته هر فرع

خدمات است ان شاء الله تعالی پسرهای شما هم همه قابل

و فناء خدمات نمایان در آتیه خواهند بود در حق شخص

شما هم کمال مرحمت و اتفاقات را داشته و داریم بودن

شمارا در طهران در حضور مشورت فراموش نمیکنم باز هم

اتفاق خواهد افتاد که ملاقات شود و بحضور برسید زاهد و شریف

در این دستخط مبارک مقصود از وکیل الملک مرحوم میرزا

خان ناظم الدوله است که آنوقت لقب وکیل الملک

داشت و مراد از میرزا محمود خان علامه الملک کبیر

است که حالا وزیر علوم میباشند و هر دو برادر

صلبی و طبعی جناب مستطاب آقای نظام العلماء میباشند

و دستخط مبارک دیگر

خط عزیز نظام
جناب مستطاب
آقای حاجی میرزا
فرزاد جناب مستطاب
که حالا نضره از اهلبه
وزیر اد و طرف میر
داعیان طو کانی است
ادام الله

جناب اسماعیل

ذریعہ خلوص و ارادت خیمہ انتخاب که از دعا کیان خاتم
 حقیقی می باشد با کتاب آرشه شهادت از تالیفات آنجناب
 بتوسط این سلطان بحضور رسید بطرف غایت و لغات
 مخصوص ملاحظه نمودیم حقیقه کتاب را خیلی خوب تالیف
 نموده اید مختصر و جامع و صحیح مختصر و مفید که از قدیم گفته اند
 همین است مخصوصا در اوطاق و حضور خود که استیم که همیشه ملاحظه
 فرمائیم قدر زحمات شما در راه شریعت و ملت و دعا کوئی کامل
 منظور داریم دست لاف عیدی هم مخصوصا باین سلطان
 دادیم برای شما بفرستد جمادی الاخری ۱۳۱۱

در تعریف احوال جناب شهاب منظم علاوه بر آنچه بعض
 تحریرات و تقریبات از معتبرین علماء اعلام و فقهاء کرام

در طهر برقی تالیفات ایشان نوشته شده نوشتجات چندی از
 مرحومان منصوران فاضل ایردانی و فاضل شریانی اعلی الله مقامهما
 و بعضی معتبرین دیگر از علماء و عبات عالیات و بعضی علماء
 تبریز ملحوظ شد کلیه دلیل کمال تحسید و تحسین و عقاد و اعتماد
 بر فست مقام و علوم مراتب علیه آنجناب بود و حقیر خواست
 سواد بعضی آنها را در این مجموعه درج کند در این باب از
 جناب معظم استیذان کردم مایل نشدند و فرمودند چون ما
 منظوری و غرضی در انتشار داشتیم را نهانیت نگارش بود
 آنها از روی نخواهد داشت

کتاب مؤلفه ایشان بسیار است از جمله آنچه این بنده نگاشته
 نسخه آنها را دیده باین تفصیل است کتابهایی که تا حال طبع
 شده معروف است من جمله

ترجمه الادب فارسی در معرفت و نحو کتاب تحفه الاشبال
 نوادۀ ابیجار حقیقه الامر در بیان مشکله لاجر و لا تقویض رساله
 کنوز السعاده در موزن شاعره عربی مفتاح الکنوز فارسی در
 و اسرار شهادت مصباح الانوار در توحید و بیان معاد
 جسمانی سر شهادت مقالات نظامیه قدحات نظامیه
 سفرنامه غزوی تحفه خافیه در بیان حدود و حقوق سلطنت
 و رعیت اینس الاوبا و سیرت ائمه شریک طباطبائی
 مستترقه که در سبک کنگول است کتاب حقوق دول و
 ادب الملوک در شرح فرمایش و دستور اهل جناب امیر
 علیه السلام محمد بن ابی بکر و فیکه اورا بگوشت مصر میفرستاد
 حقوق نظامیه در شرح رساله حقوق حضرت سید ابیجار علیه السلام
 مروی از بکار و خصال و کتاب من لا یخضره لفقیه

این کتاب در موزن فارسی
 امیر رضا علیه السلام در موزن فارسی
 نوادۀ ابیجار که در موزن فارسی

کتابهایی که هنوز چاپ نشده

مجمع الفضائل در ذکر مناقب و فضایل جناب امیر علیه السلام
 اربعین مختصر مشتمل بر چهل حدیث مختصر اربعین مختصر مشتمل بر چهل حدیث
 مختصر سفرنامه رضوی دیوان قصاید و اشعار عربی و فارسی
 در مدائح و مرثیاتی فوائد نظامیه

در سنه ماضیه سال هزار و سیصد و بیست و دو و بجزی که
 بازمین بنده بارض اقدس شرف شده بود در عرض راه
 از گذارش حال ایشان مکرر بعضی قایمان و معارف
 و آشنایان بواسطه بیکی داعی جو یا شدند بقدر بصیرت
 و اطلاع خود جواب دادیم تا آنکه در ششصد و شصت و نهم از
 مخفیین ایشان مشروح بنظر رسید که خود جناب مستطاب معظم دقایق
 جواب شخص عزیزی از دوستان خود نوشته اند را رجوع باین

بانیو قانع باقتضاء ارادت خالصانه نسخه از او برداشتم تا اصل
مطلب حقیقت واقع بدست آید و این تفصیل برود و مورد
بوضع دیگر تبدیل و تاویل نکند و نیز در با همان نسخه بطرف بعضی آقایان
رسیده شوقی در استنساخ و طبع آن نمودند

لذا این عبد فقیر بمقام طبع آن برآمد و طبع و انتشار آنرا نزد
خود نوعی خدمت بسلسله سادات عظام و ذریه اولاد ائمه انام
سلام الله علیه دانست

بدان امید روزم نقش قول حضرت است که روز خیر بدستم خیر این عمل میکند
و قبل از شروع بمقتصد و مقصود تمینا و تبرکات این دو حدیث معتبرا
در عنوان مطلب نقل میکنم

علامه حلی مرحوم در او آخر کتاب قواعد نقل میکند

که جناب رسول م فرمود اتی شافع یوم یقیمه لأربعین

و لو جاؤا بذنوب الی الدنیا

در جل نصر ذریتی و در جل بذل مال ذریتی غدا لمضیق
در جل احب ذریتی باللسان و لقب و در جل سی فی حوائج
ذریتی اذا طردوا و اوشردوا

و قال الصادق ۲ اذ کان یوم یقیمه نادى مناد

ایها الخلق انصتوا فان محمد ۲ یکلمکم فینصت الخلق فقیوم
انبتی ۳ فقیول یا عسرا الخلق من کان له عسری یدنو
او معروف فلیقم حتی اکافیه فقیولون یا باینا و اجماعنا دای
یه و اتی منه و اتی معروف لنا بل الید و المعروف لله
و لرسوله علی جمیع الخلق فقیول ۴ بلی من ادی احد من اهل
بیتی او کسایم من عری او اشبع جائع فلیقم حتی اکافیه
فقیوم اناس قد فعلوا ذلک فیا قی السدا من عند الله

یا محمد یا حبیبی قد جلت مکانک اتم ایکست فاسکنتم من انجته
 حیث شئت فیکنتم فی انوید حیث لا یحجون عن محمد وال
 بیه صلوات الله علیهم اجمعین امینی

صورت جواب آن قدره اولی الالباب که در شرح و قلم
 معلومه اجمالاً در جواب بعضی دوستان مرقوم داشته ام

بعد از تسبیح و تهلیل می نویسد

بسم الله خیر الاسماء

از تقصیل این قضیه که شما حالاً جو یا می شود بیشتر یا نیز بعضی دوستان
 از داخله و خارجه مکرر جو یا شدند ولی آنوقتاً ملاحظه کردم باین
 زودی که مسنوز اطراف این واقعه را دیگران در دست
 نشینده و در کتبین بجزایات خدائی رسیده شرح این
 قضیه خبر آنکه اسباب مزید ملال و دوستان و مایه فساد

خاطر ایشان باشد لذتی و تفریحی ندارد

لذا رضا بقضاء الله و تسلیماً لامره همه را بسکوت گذرانده اند
 اقایان از نگارش شرح حال و تقصیل مقال قدر خواستم
 و در پیش شاه و کد از آنها که باعث این کار نبوده اند
 بنده و شکوه و شکایتی بآیدی بخردم و الا شاه و وزیر از مطالبه
 حقوق ما صرف نظر ننمودند و غرضت سکوت عدم غیبت خود
 بود که قبول آنرا از خود نوعی ذلت و منافی غیرت سیادت
 دیده صرف نظر کردیم

چنانچه از موسی بن جعفر علیهما السلام مروی است

که سوال کردند از آنحضرت چرا ابراهیم و موسی علیه السلام
 مذکور را بعد از استقرار امر خلافت استرداد نفرمود
 آنحضرت این قسم جواب داد اما اهل بیت لایافته اند

حققت قمر ظللنا الا هو یعنی الا اله

عجیل نیز که خانه حضرت نبوی را در کوه فروخته بود و بعد از فتح مکه
با حضرت بعضی عرض کرده چرا خانه خود را استرجاع نمیکنید
آنحضرت اینگونه جواب داد تا آنکه چندی نگذشت که
اثر قیام و سکوت این بنده کان در عالم شهود ظاهر و نمایان
گردید مغرینین کاملاً بجزای خود رسید و کم کم مطلب برای دولت
نزدیک بوسائل مختلفه وضع و آشکار شد همه دیده و دانستند
که از ما جای شکایتی نبوده و هرگز طرف دعا و ابکی نبوده ایم بلکه
مانه این مقصده همان غرض بعضی مردم حسود و خود خواه بود که چون
این خانواده را محفل خیالات خود میدانستند و از ما دور
باره خودشان همیشه بلا حقه مرآسم شامه و توجبات
اولیای دولت در باره خود بخوان و مخوف بودند و میخوا

در آنوقت توپنی برای ما و خدمتی بشخص بعضی ظلام نمایند
لذا به مهمتید و همراهی چند نفر آن شعله افروخته را که تمام
اهل ولایت میدانست برای دیگری است تبدیل است
خفته و همراهی بعضی اجزاء و عمده مخصوص بطرف ما مشتعل کردند
تا عوام را باین وسیله و حیل در این سمت مشغول کرده پس بطن
دشمن و دشت این حرکت خارق عادت آنجماعت را
از صرافت تعرض بدگیری انداختند عجب است چندی
نگذشت مطلب با غلب اهل ولایت معلوم و اعراس مقصود
و از باطن اجداد ظاهرین و فاقشان به نفاق و اتفاقات
با خلاف متبدل شد و هر که ام از ایشان بملایمتر کرد
و فلان و بجهان نیز مجاز است عمل خود رسید که وضع همه اینها را
و یکبار هم دیده و شنیده حال دیگر چند آن حاجت تبصریح

و توضیح این مطالب نیست

قال الله تعالى و يوم يعرض الظالم على يديه و يقول استغنى لم

اتخذ فلانا خليلا

ظالم و فلان که در اندک زمانی با اغلب احوان خود از میان
رفتند حالا نمیدانم در آن عالم چه حالت دارند و معامله
اجداد و اطهارین با آنها چگونه میباشد برای ما که بجهان
در ملامتی آن وضعها در اندک زمانی انواع و اقسام خوشوقتیا
و دلگشاینها هم رسید و همه این گشاینها بعقیده خودم
اثر همان اعراض از خلق و توجه بحق این بندگان بود

که اغلبی در روز با غم بود

الحق قد انقطع رجائی عن الخلق انت رجائی
بعد ازین وقایع و اتقا محبت و مهربانی اشخاص بغرض در حق

ما بیشتر از پسر افروزد و مکرر از جانب مردمان بزرگ
علاوه بر رسم ملاطفت و دلجوئینا ظاهر کردید تا اینکه
با کمال شوق و لذت زیارت حضرت عبدالعظیم و زیارت
معصومه قم و تشریف بدین منوره و زیارت گاه معطره و زیارت
عقبات طریقات بخوبی و خوشی نصیب گردید علاوه
بر سیاحتی با فراغت طهران و دیدن بلاد عدیده
داخله و خارجه و ظهور ملاطفتها و انسانیتای هر پهل مردم
در بلاد غربت که تفصیل آنها را از دیگران بایستید
و نعم ماقیل

لو كان في شرق لا اوى بلوغ لم ترح الشمس نوا و اذ اكل

یعنی الله در این سفر ما همه جا حلقا حاصل کردم و لذت بردم و
در این انقلابات روزگار بجهان الله در عالم خود حالت خوش

و در این طالع هم بسیار خوش است و در این طالع هم بسیار خوش است

هم رساندم و بی اعتباری دنیا را کاملاً فهمیدم و لم آنجست
هرگونه خلافت و نیویه نوعی سردوست شد که دیدم هر قدر
علاقه و نیویه زیاد باشد صدمه و آفتیش در دنیا و عقبی بیشتر است
هر که باش پیش پیش پتر قبایل بکباری شدم

و بنم ماقال

لله در انانبات فافها صد اللام و صقل لاسرار

نظمی

کیسه برانند در این رکبدر	هر که تی کیسه تر آسوده تر
مخشش در دسری می پذیر	در نه پرو دامن افلاس کی
کو سه کم ریش دلی داشت تنگ	موی کنان دید و کسین را
گفت رخم که چه ز جاجی و شست	ایمی از ریش کنانم خوش است
مصلحت کاذب در آن دیده اند	کز خسر تو باز تو بخریده اند

تا تو چو عیسی بر دل رسی فی خبری بار نبرل رسی
عن السجاد علیه السلام ان الله لیتعاهد عبده المؤمن بالبلاء
کما تعاهد الغائب ابله بالطرق و انه یحمیه الدینا کما یحمی ابله
المریض

در عقل الشرائع از ابعید الله علیه السلام روایت کرده
که آنحضرت فرمود ان الله انفس بلاء المؤمنین
ثم الوصیون ثم الاثمل فالاثمل و انما یقی المؤمن علی قدر
اعماله احسنه فن وضع دینه و حسن عمله الله بلاء و دلک
لان الله عز وجل لم یجعل الدینا ثواباً للمؤمن ولا عقاباً للكافر
ومن اتخف دینه و حسن عمله قل بلاءه و البلاء اسرع من المؤمن
التقی من المطر الی قرار الارض

و فی کشف القممه عن جابر الجعفی قال قال لی محمد بن علی

یا جابر الی عمرتون وانی شغل لعلت قلت و ما خفک ما
 شغل قلبک قال یا جابر انه من دخل قلبه صافی خالص من
 شغله عما سواه یا جابر ما الدینا و ما عسی ان یکون ان هو الا
 مرکب رکتہ او ثوب لبسته او امرأة اجبتا
 یا جابر ان المؤمنین کم یطوفوا الی الدنیا لبقای فیها و کم یاتوا
 قدوم الاخرة علیهم و کم یصیتم عن ذکر الله ما سمعوا یاذا هم
 من البقیة و کم یعمیم عن نور الله ما راوا یا یخیم من الریة فانوا
 یزلب الا برار و ان اهل اتقوی انیر الالدیا مونة و کم
 مونة ان نیت ذکر و ک و ان ذکرک احانوک و ان
 بحی الله عروجل و انین بمر الله فطوا محبتهم محبة ربهم و نظر و الی الله
 و الی محبتهم یقلوبهم و توحوا من الدنیا بعبادة علیکم و علوا ان
 ذلک منظور الیه من شانهم فانزل الله نایم لیه تزلت

و انکلت عنه اجمال اصبته فی منایک فاستیقظت لیس
 تمک شئی اخطا الله ما استرعاک من دینه و حکمه

آن مهر و وفا که در میان بود	و ان محقق و صفا که در جهان بود
از اهل زمان چو امید شوم	مبسی که مرا باین و آن بود

لا یخفی با این حالت بحتوی مردم این زمانه و سرودی و سستی
 اغلب بنی نوع و ضعف و ای بدنی و فوت اغلب هم نشنا
 و در حاطوم است شخص هر قدر بصیر و خیر هم باشد بشع و
 و تحریر و قانع و اخبار اقبال میکند

کی شعر تر بخیزد خاطر که خیرین باشد	ولی چون شما پسر خانه و محسن
خیر خواهی تا یکد در کارش جواب نموده اید و در این ایام بفضل خدا نوعی در کار ما از جانب خدا اثار قوت و فضل خدا واضح و آشکار است که جای شکر بسیار باشد	

عبدجباری که در این کتاب
 بنویسد و در این کتاب
 در این کتاب و در این کتاب
 در این کتاب و در این کتاب
 در این کتاب و در این کتاب

من باب واما بنعمه ربك فحدث

مختصری از مفصل میگرد آو لا شاخود آیه شیده آید و سید
که بجهت آنکه تا بحال این خانواده همیشه خیر خواه عامه بوده و بظلم
و اجحاف و تعدی هرگز معروف نبوده اند و بجرم جنایتی
در دولت و ملت موصوم نگشته و الا بعد از این وقایع نپای
نی ماند و بسته اند اگر چه میشه چنانچه اعلی میباید در دست
عشر با همه خانواده برای اغلب اشخاص و سید خیر
و کار گذاری بوده و سر راهی در ترقی ایشان نموده و در
مواقع مقتضیه از هیچگونه مساعدت مضایقت زرقه حتی اگر از
دیگران و دیگران گاهی بخلاف دوستی و محبت اقدامی شده بقدر
مقدور او را نیز با عرض و اغراض دفع کرده و عمل مضمون آید
شریفه نموده که لایستوی بخت و لایستیه ادفع بلی ای

[illegible]

در این اتفاقات چیزی که چند نفر منرض زبان و دامن خود
نظام انداخته بودند و بان هوا و حرف پیوده قزوین
از جا در آوردند فعلا این بود که در این خانه ناکندم بود دست
و بعد از آنکه ما از وطن اعراض کرده حرکت نمودیم و خانها را
کماکان بی صاحب و بی زبان گذاشته شبانه بفرم قدم و طر
روان شدیم صبحی که اشهر اردو الواط خانه ابی صاحب و
خالی دیدند داخل خانها شده دیدند که در تمام این خانها
غله نبوده و هیچیک از ما آنوقت در این مملکت چنان اطا
غله خیزند اشتیم که علاوه بقدر مصرف چندین خانه خود
و بستگان غله داشته باشیم بخصوص در امتواقع که در تمام
این خانها یک غله بود ولی اسباب قطعه از قدیم و جدید
از طلا و نقره و جدید و مسنوف ظروف از صنایع چین و

احضار شمر نمودند و هر چه او خود ملکه افانین ناموست
عرض استعفا نمود عذر ما خواست بلکه زیر بار نرود مقبول
نگردید تا محض امثال امر بهیمنی از ارومی بتبیر آید
لایه مقصدی این مثل خطیر گردید
فهمان انسان و کان ظلم ما جهول
داده نشا با کمال خوبی او از ذاین مثل را نمود در این
چین بر حسب امر شو که بهیمنی یکی از آقایان طلیل القدر
این بلده را بدار انخلا فرخواستند و او مایل نبود برود و چون
بر وسیله از قایم مقام متوقع رفع این فقره بودند
قایم مقام نیز هر چه از اولیای دولت رفع آنرا استدعا کرد
تا منظور این شخص نعل آید بهر ملاحظه بود از مرکز اصلی قبول نفرمود
لایه سکوت نمود تا آنکه آن شخص سفری کرد بعد از چندی

باز

که معاد دت نموده این آیت عباسی باطناً از قایم مقام رنجیده
خاطر و طول بود تا اینکه در تبریز غله قدری کم و نان اندکی گران
گردید بهانه بدست آمد حضرات مسندین میان رجاله
و عوام شهرت دادند که قایم مقام میتواند بزرگ حکومت
نان را ارزان و فراوان نماید و حال آنکه قایم مقام
قادر باین مطلب و مرام نبود پس عوام مجتمعاً خانه ایشان
آید و ارزانی و شهادتی نان را با صراحت از ایشان
درخواست نمودند بالاخره او را با صراحت دادند
که خود بدرجانه رفته از حضرت اقدس والا چاره جوی
برای ارزانی و شهادتی نماید و این فقره عوام و کرم
کا الانعام سابقاً در این بلده بعضی عادات شوم مسوق بودند
چنانکه نظیر این قصیه در اینو لا در عهد پیکاری مرحوم میرزا رضا

در اینجای
بسیار
فصلت
در این

قایم مقام معروفست و بعد از او در عهد پیکاری مرحوم
مغفور میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان نیز معهود با اینک
هر دو از خانواده بزرگ و مقبره اشخاص حلیل القدر و اولاد
خوشنوی و خوش سلوک بودند و بهجک از ایشان را در دنیا
کرانی مان تقصیری نبود ولی با همه حسن معاشرت و خوش خلقی
ایشان بعضی ارباب غرض برای احسرای اغراض خود
بترکیب بعضی بزرگان و غوغای عوام کام الاغنام کار را
با بخارسانند که البته شلیده اید و تمام اغراض مخربین
تو بین ایشان بودند که کرانی و ارزانی مان و هوا و هوس
ایشان سبب و غارت بودند و حصول امنیت و زبانت
ولیس بذا اول قاروره گسرت فی الاسلام
جهان را چنین است رسم نهاده همیشه بخور و عین زشتی

با اینک مرحوم میرزا عبدالرحیم خان قایم مقام همه جا بدینداری
و خوش کرداری و حسن رفتار معروف بود چنانکه اشخاص
که در امور مینمای خارجه او را دیده بودند موافقت او را
در حفظ ثنات دین و دولت همیشه بتجید و تحسین نمیدادند
و حالا نیز از آن اشخاص محیی حیات دارند همیشه ذکر
خیر او را مینمایند

طریقت بجز خدمت خلق به تسبیح و سجاده و دولت نیست
ولی بعضی اشخاص که غرض شخصی با این خانواده داشت
و از شمول انواع مرام مخصوصه ملوکانه و باره این خانواده
با طنا همیشه بدول و منزجر بود که وجود ما را مانع استقلال
ریاست خود میداشت لهذا با بعضی رؤسا با تدبیر
خفیه عوام را با بی مقام آوردند که با جمعیت و از دحام نقبه

مرحوم مفتور حاجی میرزا موسی آقای ثقة الاسلام علی
 شاه و جعل الجنة مشرا که بمسایه شخص مغرض غیوری بودند
 در این بین از مسجد جامع قلیلی از بستگان خود بجا آمد
 میآمد نزدیک رسیده آن جمعیت و وضع منب و غار
 معاینه دید که اجامه و او باش با عجله و شتاب
 اسباب مرد عزیز را بی سوال و جواب میبرد از مردم
 دیگر طاعت نیاموده با عصای دستی خود چند نفر را زد
 و آدمهایش نیز از هر طرف رسیده بهوام پیچیدگی کرد
 بزعمی جماعت را متفرق نموده و گذاشتند که دیگر بجا
 خلوت و اندرون داخل شوند شنیدم آن مرحوم گفته بود
 من در ان موقع سکوت و تحمل را شرعاً حرام دیدم و چون
 محض اداء تکلیف شرعی بآنم که انداختم ولی عجب است

از آنجا که موسی و آقای
 فضل بن علی و آقای
 محمد بن علی و آقای
 محمد بن علی و آقای

سید

سایرین همه تماشا کردند

رقه رفته از عزیزان شد تنی خاک	کجین از آیدگان بخت جانی خاک
عالم از اهل محبت بیکت قلم	زان همیون طائران نامده
ما در این ده روز عمر از زندگی بران	خضر چون تن داده جیرالم جسم جاد
ستی و غفلت شور از خلق حساب	تا که پیش از مرگ بخیرد ازین خواب

بعضی گویانان دیگر نیز بهر غرضی که داشتند بلافاصله عوام را
 تخریب کردند جنازه مرده را که رفقای خود در سرال غارت
 اورا کشته بودند بالای تخمه گذاشته بقونو لگدی و بجا بعض
 آقایان برده از آنجا مابدر بجا نه بودند و همه جاکفتند که گمان
 قایم مقام اینرا زده گشته و حال آنکه خدا میداند محض اقرا بود
 از گمان قایم مقام چند نفر معدودی اگر حاضر بود نظر بآکسید
 و غار شش خودش آنها هرگز جنبشی نکردند و دست بکستی نرفت

عجب این است یکی از معارف علما و مشهده که توی محبت
 حیران و بخوان ایاده تماشا میکرد و بغیرضانه گفته بود که من
 دیدم این مرده را خود اینجا بخت در سوال خارتی که با بیک
 نزاع میکردند گفتد غلی باد صهای قایم مقام ندارد شخص من
 مفروزی تا آن حرف را از زبان او شنیده حکم بزدن آن
 مقامی بکین که عوام با وجود آورده صدمه بازند حتی
 از یک بزدن شده پیش افتاده بعضی صلیقی ادا
 از دست آنها گرفته بخاری کشیده مالش نموده شربت داد
 تا بخانه اش برزند بعد مخرجین با نیا گفتا کرده جمعی از کسرا
 همراه خود برداشته بخور دالا برده بخت اندکس دالا
 از قول ایشان بعضی مطالب القا کردند که سوای چند نفر معدود
 کسی از آن صحبتها اطلاعی نداشت بعضی حرفها از قول

عوام که حرف خودش بود و بدو کسی مطلع نبود و چه خواهد
 گفت بلکه در و شتر او برید و لی غنچه اتا انجوی بعد برآ
 مردم مکتوف گردید بعد ازین اتفاقات قایم مقام و سلا
 اقوام اسایش عمومی و صلاح خود و صاحبکار را در استغناء
 خدمات دیده بالمره خودشان را از کار کشیدند و بزبان
 حال خود گفتند

دو نفرشان اگر از کدم است اگر از	دو نای جامه اگر کنه است اگر از
بچار گوشه و پوز خود بخاطر جمع	که کس بخوبی از اینجا بخیر و بخار و
هزار بار بخور تر بنزد این بین	ز قهر ملک کتیا و کین

اینجا نیز با بعضی بستان و حضرات همانوقت بمباد
 آیه مبارکه رَبَّنَا اخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمُ اهْلُهَا
 یکی از دهات نزدیک شروانه شدیم تا چندی بجا آمد

بوده روی بعضی منافقان را نه نیم و نه روزه از علماء و امارا
و اقان شهر برای احوال پرستی و اظهار محبت آنجا میآید
کنار گیری و اعتراف با اکتسین و مخالفین و مفسدین را نفرین

میکردند و نعم ماقال

غم خورم و مان غم فسرانان	می خورم زانکه من حکیم زانم
در نه حکیم شنیده ام ز حکیمان	پند همان پنداست در دل و جان
سایه پد و کنار مرز و لب جوی	جویم و بر دولت آیین نشستم

و برای اینکه بر دمان بکیناه صدمه دافیتی زسد خود مرحوم
قایم مقام بصدارت عقلی و اولیاء دولت مخصوصاً ذریعه
نوشته است عاگردند برای اخذ و استرداد اموال و موقوفه
انحرکت جنال بکسی پاپی نشوند و ماموری نفرستند و همه را
بکذا و اگذا کنند و آن اخذ ایم شدید گفته بعد از چند روز

دیگر اعلیخت بیعتی که آنوقت هنوز ولیعهد بودند بموجب
دستخط با مرحمت همه حضرات را بشهر خوانستند ولی اینان
عرایه استغنا از خدمات دیوانی عرض کردند و از عارف
بشهر بعضی عذر ما آوردند چند روزی نگذشت که باز مجبورا
صاحب حضرت اشرف و الامین الدوله دام اقباله
که حالا آنابیک اعظمه با کمال میل و مرحمت و تحلی موکدا
فرستادند حضرات را بشهر خوانستند لابد یکی بشهر آمدند
ولی چون اینها صلاح دنیا و آخرت خود را در کناری از کار
دیوان دیده بودند استدعای عاجزانه کردند که ایشانرا
دیگر دخیل کار دیوان نفرمایند و بعد از سه روز اقامت شهر
مرحوم مقهور میزد افضل الله فان وکیل الملک اخوی بستان
مقدس رضوی و فرزند می حاجی ناصر السلطنه تقیبات

در وقت حکومت اردشیر
یعنی شاه که از جانب
شاه عباس در آنجا
فرستاده بودند
در وقت که در آنجا
بودند و بعد از آن
که در آنجا بودند
حضرت در آنجا
بودند

عالیات مشرف شدند

منوخ شد مروت و معدوم شد وفا	ز این هر دو نام ماند چو سیم رخ و
شدر است خیانت و شذیر کفر	شد دوستی عداوت و شد کفر
اندر خضر نباشد آرازه را خطر	و اندر حجر نباشد یا قوت تر

بعد از چندی اعلیحضرت بمیونی که آنوقت هنوز ولعیب بودند
بصرافت طبع و تخیل با کمال عطف به اعیان نوشتند که در
احضار اخوی و فرزندی بر کباب مبارک خود ناکیه
و اصرار فرمودند

لینذا هر دو از رو ضات مقدسه مرضی یافته معاودت
بوطن نمودند حکومت ابرویل و شکیمن را بوکیل الملک و
فرمودند او با نضوب حرکت کرد و هر دو محال را در آنک
مدتی در کمال نظم و آسودگی نگه داشت

مرحوم قایم مقام بعد ازین واقعه قلم از جبر شد خبری
نفاست هم داشت به تجویر اطبایا بعد از چید روز بر عزم
آب و هوا با مرحوم میرزا جواد خان ستارالدوله
کار گذار سابق خارجه بعضی دعات رفقه از مرحوم دیگری از
کاغذ جات خود این فرد را نوشته بود

از آن تنهایی و کاشغیری نویسنده که روزی چند شایسم مالک را کس را
عجب است قریب ال با یو قانع مانده اعلیحضرت بمیونی
خواب غریبی که حاکی از اینجکایت ما بود دیده نقل فرموده
باستدعای حاجی ناصر السلطنه انوقتاً با خواب را
به تخط مبارک نوشته بودند که حالاً هم هست در این بین کی از
مقبرین علما و معارف اقایان وفات کرد و چندی نگذشت
که دقه مرحوم مغفور شاه شهبه تفاق افتاد در حالتیکه

از هر طرف اسباب سرت و تنیت برای شین
 قرن سلطنت فراهم آورده بودند از قصا آن اوصاف
 بدل بقرینت گشته در آنوقت عوام و خواص از وفات
 آن شهریار عادل و نیدار چنان طول و پریشان شدند
 و سوگواریها نمودند که چشم روزگار نظیر او را ندیده حتی گریه
 فراموش کردند تا اینکه بایده ایزد متعال اسباب
 تاجداری و سلطنت این شاهنشاه پاک نهاد خوش
 اقبال بخوبی و خوشی فراهم آمده لوازم حرکت موب
 همیونی بمقر خلافت عظمی در اندک زمانی بمراقبت شاهزاده
 اکرم عین الدوله اتابک عظم دایم اجلاله حسن کفایت
 ایشان بطور اکل برودی جایجا کردید وکیل الملک تیرجی
 از اینجاکسیت از مغان بابر دینل مرحمت میکرد و در جای

اینکه
 بهر حال
 در این
 در این
 در این

ایلات از مغان مرخص شده هر طایفه بمستی میرفتند
 در این بین آوازه وفات شاه شهید انجا مشهرت کرد
 با فواید عوام افتاد ولی بجهت آنکه از این شهرت غلیظ
 حکومت نرسید بعد از آنکه مغزی الیه وارد دینل
 کردید مگر آنکه مرضی خواست که برکاب مبارک
 ملحق شود آمدن او و تخلیه سرحد را در آنوقت مناسب
 ندیدند لاجرا انجا اقامت کرد و بجهت آنکه تعالی تا ورود
 او و بطهران مغزی الیه نظم انسرحد را بخوبی نگاه داشت
 که حادثه روی نداد اما لی اردینل و شکیب و طواف
 انجا با اینخا نواده از عهد حکومت مرحوم مغفور میرزا
 اسداله خان ناظم الدوله نوعی سابقه بلایت محبت
 داشتند که مرحوم در زمان حیات مرحوم شاه شهید

و ایام حکومت خود بکس و خوشفاری و انتظام امر
ایلات انتظام داشته ایشانرا راضی و آسوده کرده بود
جناب وکیل الملک نیز که مامور شد عموم امالی بخشودی
و رضا و اورا پذیرائی نمودند تا زمان جلوس همیونی و جلوس
موکب مسعود بدار اخلافه مرحوم وکیل الملک تمام بشرد
و حوالی را بنظم شایسته نگذاشت

قایم مقام و فرزندی حاجی میرزا نصرالله خان ناصر السلطنه
و جناب حاجی میرزا فتح آله خان سعید السلطنه برادر او
حسب الامر در اتمام موکب همیونی در رکاب سوار
بدار اخلافه روانه گردیدند و آنوقت حکومت طهران بخدمت
مغفور میرزا اسد الله خان ناظم الدوله بود که بجنب امر همیونی
سابقاً از تبریز با اهل و عیال بتهران رفته آنجا اقامت داشت

اعلیحضرت اندیش همیونی پس از ورود در اخلافه و جلوس
در پای تخت و استقرار کار با بجهت اهمیت حکومت
سمت شیراز امر حکومت اصفیات را مستقلاً بمرحوم
ناظم الدوله محول و او اگذار فرمودند جناب حاجی سعید السلطنه
نیز نسبت نیابت حکومت مامور دیکت و دو ماه قبل از ورود
ایشان شیراز رسید مشغول نظم الملک گردید تا اینکه خود
مرحوم ناظم الدوله با اهل و عیال با اتفاق فرزندی
میرزا اسمعیل خان اعزاز السلطنه که داماد ایشان بودند
شیراز گردیدند و در اندک زمانی بامر اصفیات چنان
نظم دادند که مکرر بوسیله اشخاص پیغمبر مراتب خوشنودی
و تسایش امالی اصفیات کاملاً بعرض همیونی رسید و بوجه
رضای خاطر و مابه فرید مرسم همیونی گردید بعد از مدتی

اقامت القضاات اعزاز السلطنة ما خوش بتری شد
 حضرات مدتی بمعاذ او مشغول شدند معالجات ثمری
 بنجید پس آن مرحوم در سن سی سالگی در شیراز وفات
 کرد و جوانمرگ شد در حالتیکه دو طفل صغیر و عیالش
 نیز آنجا حضور داشت ناظم الدوله بواسطه کثرت عداوت
 قبی که با آن مرحوم داشت این قضیه بی نهایت پریشان
 حال گردید که آن مرحوم بعد از تحویل عا م چند در مطلق نهایی
 و خارجه سالها در سفارت بطر بورن و سفارت کبرای
 اسلامبول بسمت نیابت اول با کمال کفایت
 خدمتها کرده و رازاء خدمت بر حسب لیاقت دارای
 نشانهای عمده داخله و خارجه گشته در خط تعلیق و شکسته
 خوشنویس و اسناد بود عربی را خوب و زیاده

زبان فرانسه و روس و آلمانی را بجا جت ترجمان باطن
 لسان مکالمه میکرد و میخوشت پس از وفات آن مرحوم
 ناظم الدوله خیلی متاثر و پریشان شد و با نیواسطه اقامت
 آن مرحوم بی میل و بی رغبت گردید و وفات آن مرحوم در
 غربت بهم خصلی اثر کرد
 پس از مرگ جوانان کمال پس از کمال در چمن میل خوانا
 بعد از این قضیه ناظم الدوله مرحوم با صراحت از حکومت
 و اقامت نظر فضا استعفا نموده بعد از تحویل اجازه معاذ
 بطهران نمودند علیحضرت اقدس شانه بر مرهم قبی
 و باره ایشان افزوده حکومت طهران را مستغلا بایشان
 مرحمت فرمودند و بعد از چندی وزارت تجارت را
 نیز عطا و بر شئونات او نمودند و او مادام الحیوه این

دو رسته را بجوبی و خوشی منظم داشت تا از احش
 علیل و پس از مدتی معاوجه و پاشش اطباء حب الی
 برای معاوجه بخارج روانه گردید اطباء خارج بعضی معا
 گردند ولی سودی نداد و عیسی مزاج رفع نشد چون خود
 مثل باقامت طویل و نکستمان نبود و نینخواست
 در محاکم خارج بمود القضا گرفتار شود با عجله تمام باز
 معاودت بطهران نمود و در آنجا وفات کرده چنانچه
 بر حسب وصیت در دارالعباده قم و جوار حضرت
 معصومه در مقبره مخصوصه که سابق برای مرحوم اغزاز
 نباشد و بود دفن گردند و پس از وفات او عمل وزارت
 تجارت از جانب بیخونی مرحوم قائم مقام محول گردید چنانکه
 وزارت و ظایف و اوقاف نیز با ایشان بود اینها را

در تاریخ وفات چهارم
 ماه جمادی الثانی سنه
 ۱۲۱۹ رتبه اول در این
 بزرگی از شرفی
 گفته است
 خان این حکایت
 که در طهران
 قضایان مذکور
 است که در این
 بعضی و خوش
 سید بنان
 این تاریخ

که نوشته شده معترضه بود رجوع کنم بتمه اصل مطلب پس از آن
 ناظم الدوله از شیراز مراجعت کرد و بخوار و بی شرفیاب و
 مر جسم ملوکانه گردید حکومت طهران و وزارت تجارت
 نیز با و مرمت شد و او این هر دو شغل عمده را بجوبی اداره
 نمود بجهت مزید میل و مرمت ملوکانه در حق ایشان
 و ظهور الطاف مخصوصه اولیاء دولت قاهره و غیره
 اینچنانکه او را بزرگ بخل و حدیض اشخاص خود خوا
 از طهران و تبریز و دور و نزدیک بمرکت آمده بعضی شایع
 انس نیز در خینه بنای افساد و تفتیق گذاشته چندی
 مان کران شد و در نظر عوام کالائقام ما مارا صاحب کشم
 بجلوه دادند و حال آنکه در انواع خدا شاهد است چنانچه
 بعد همه مطلق شدند و در نام خانهای با یکدیگر کشم موجود بود

در عصر دولت در وفات
 که در کاران شاهی چنانچه
 جهان محمد عبدالخالق
 سپهر فضل و شرف
 بین دولت و دین که
 سید فتح رسل و جید کرد
 این بزرگوار
 که بود که در عیال
 جهان محمد که ان در
 این اصدان و خوش
 در این بزرگوار
 صاحب خصم بی در
 که در بیوی بدی
 که بر سر کوی دوم در

در حالتیکه عوام با جمعیت و از دعام بمقام سید محمد
جمع شده از مرحوم امیر نظام شاکی و طالب ارزانی
و کثرت نان بودند و مکرر باین مضامین اعلنانا نوشته بشهر
پراکنده و بقونول خاننا چابده فقط امیر نظام
اسم برده بودند از دیگری اسمی نبود حضرات ارباب
غرض چاره خلاصی امیر نظام و شولیت خاطر عوام و برای
غرض شخصی خود را که با ما داشتند در این دیدند با بیکانان
در نظر عوام قادر و قوی با انجام مرام قرار دهند چاره و رفع
این مشکل لایحل را ازین محل بخوانند پس بانیو سیار و بهانه
آتش و شعله افروخته چند روزه را که برای خانه امیر نظام بود
بخانهای با بیکانان کشانیدند تا مردم باین شولیت از
انصراف بغیثه و امیر اسوده باز و باین جماعت فریاد
الحان خائف با قدم کبر عزت کنند

سرفتنه دارد و در کار	من دستی و فتنه چشم یار
بمی مانم از دور کرد و نیت	ولی نیت در روی مجال
فریب جهان قصه روشن	ببین تا چه زاید شب آستین
همان محل است این بیان	که کم شد در اولشک سلم و در
همان منزل است اینجا	که دیده است ایوان افراشته
چون خوش گفت جشید باج کنج	که یکجو نیز در سرای سنج

چون رسیدن بد این قبل از وقت با امیر نظام بعضی تدبیرات
محرمانه کرده بودند امیر نیز بصواب دید ایشان محظفت
دوره خود از این بلای ناگهان تکلیف بحرف بداند ایشان
کرده تا آنکه حضرات بعضی اجراء کار را از بیکاری
شهر و غیره که در این چند روز اقامت ایشان در سید
عمره از مطالب ایشان با خبر و از خیالات فاسد و در

(۶۲)

فی الجمله مستحضر شده از دور و کار خبردار بودند آنها را بهبهانه
از نظر صاحبکار انداخته عوض آنها اجساد تازه نابله
قرار دادند و بایشان نیز آنقدر رحمت و مجال دادند که
از سود و تدبیر مفید خبردار بوده سوارکار باشند و در

علاج شوند

یارب بقای جان چون بگذرد	که میگوید	افتاده طرح الفت کجاست
-------------------------	-----------	-----------------------

پس به تدبیر بود با عجله تمام آن جمعیت و ازدحام را به
خانههای مادر سپار کردند و باطن از گرفتاری مانده و آسوده
ماندن امیر و دیوانیان ارباب غرض جفا کردند

رباعی

اغیار بروز کار حسدانی	دلشاد شدند از پریشانی
غم نیست اگر چه پارتیان شتم	جمعی شده شاد از پریشانی

جایگزینی
جایگزینی
جایگزینی
جایگزینی
جایگزینی

(۶۳)

پس عوام با این مغولیت و تماشا از صرافت تعرض
و تهاجم بجان امیر و غیره اشتادند و قبل از حرکت ایشان
با اندک فاصله که جمعی از عل و سادات و معارف
شهر خانه ما جمع شده صحبت از اسکات شهرار و موقع
و چاره جویی کرانی مان میگردند در این بین بعضی مفیدین
مطلب را بمرکز و بامیر نظام نوع دیگر خبر داده بود
از امیر نظام رقه رسید که بودن جمعیت در آنجا است
بدگمانی و کنزانی جمع متکلفین مقام سید حسینه شاد
شما عذر آنها را بخوابید تا ایشان از شاید مکان شوند
رقه را و اودم همه خواندند و من خود بطور خوشی عذر آن
را خواستم بکی رفته خیال دخالتی هم در اینکار ندانستم
در این بین مفیدین و اخرا مطلب را جور دیگر بعوام القا

درین باب از آن گفت
جست و جارت با قدرت
در یکدیگر

کرده ایشانرا دواشتند که با جماع و اتفاق نزد من بنیاید
تا از من نیز در ازانی مان همراهی و موافقت بخواهند
و بخواهم از جانب امیر نظام بعضی اطمینان دادند پس بلافاصله
جمعی زن و مرد جوان و پیر داخل حیاط شدند آنها که وارد شدند
گفتم جمعیت در کنار باشد اگر مطلبی با من دارند بی خیال بی
از دحام سه چهار نفر زبان فحش باید به منم چه بگویند
ولی چنانچه نفری چون منم بود بیرون نرفتند ایستادگی کردند
لا بد که آن من حضرات را با اجبار و اصرار از حیاط بیرون
کرده در را بروی آنها بستند و بیقریه برای آنها نوعی بید
در بخش و لجاجت کرد در این بین توی کوچ نفوس بعضی
مفسدین نیز بر جاله رسیده و آنها را وادار بایستادگی و ایستادگی
در کشادن در نمودند و بجهت ایستادگی جمعیت از هر طرف

متاشچی و مردمان غیر معروف نیز در خانه جمع شدند

دل دشمن بفکر کشتن است	دل مظلوم با فکر خست است
او در این فکر تا بجا کشد	ما در این فکر تا خدا چه کند

اندکی گذشت که پای صدای تفنگ و طپانچه از بیرون
آمد سه چهار نفر از سادات نیز حاضر شدند آنها که صدای تفنگ
از خارج شنیدند برای احتیاط و ترساندن چشم اشک
چند تر تفنگ بهوا بالای پشت بام خود مان خالی کردند
و من با و نیز هرگز را نمی نمودم بهیکه هر کس صدای تفنگ
از خارج شنیدند با شخاصی که در بیرون بودند اتفاقا شبیه
کردند و گفتند که گمان فلانی چند نفر را ازین جماعت
توی حیاط گشتند و بدر بخانه هم چند نفر خواهی فرستادند
بجزو حضرت والا این تسهله خبر دادند پس از این

و شهرت تمام آنها که بیرون بودند بشبه افتاده از بسکان
خود مکران مانند که آيا کشته و مرده کيست و کجائی است حتی
مناشی چنانيز برای اطلاع و رفع این نگرانی در در خانه آباد
نمودند و حال آنکه بعد در تمام شهر معلوم شد که یک نفر را
هم کسان داعی کشته و با جدي صدمه نزده بودند ولی
در آن موقع باز کردن در خانه با آنهمه از دعاهم الواط و عوام
و در خانه چون مصلحت و جای اطمینان نبود با پنجه گان حشیر
دور را باز کردند حتی خود امیر نظام با یک نفر ساسد آقا با
ولایت دم در آمده اصرار در کشادن در کردند چون عجم
کنار رفقه و استناب حرف آنها نیکو دندکان داعی در را
باز کردند و ایشان با کمال رنجیدگی و کج خلقی و طاعت
از در خانه ما بر کشید بلی همراه بناء زمان مانند قرب بعض

مقربان در بار سلطان داراوت عامیان باشد خرم کسیکه
وقتی بهر و کین اهل روزگار بخندارد و عالم و عالمیان را چون
نفس بر آب و نمونه موج سراب و خیال و خواب
پندارد و حقیر وضع انباء زمان را با رها ناسمجیده و دودید
اگر شاید بخت کسی روی نماید اینمردم دنیا بصورت مختلفه باد
می چسبند در آشنائی و زمان تلق می کشند که فراد را
تا ویل صحیح بنمایند و قبايح اورا محضات قرار میدهند
علامه سیاه و صاحب مال و جاه را سعید و مبارک می شناسند
و اگر شاید بخت برگردد اینمردم دنیا در جهلی از او کن رجوع
حسنت اورا شیئات می شمارند و در هر کار با دوزبان عجم
می کشانند و اگر خرم و اعیان اهل از او بنید بواهند و صبر جل
بنمایند امیر نظام در سفر اول با حقیر بلکه با همه خانواده کمال محبت

داشت غرویم که آمد اور بعض مفسدین معلوم یا غیبی
از ما بد دل کرده با وجو این من بلا حظ بعض خوبیا که در
اول از مرحوم امیر نظام دیده ام اور اعلان کرده ام
خداوند از تقصیرش بگذرد که او خود قلیا هرگز رضی باین
اتفاقات نمیشد اور بعض خیر خوانان بانغمض ناچار بگو
و تماشا نمودند بهر حال این فقیر در تمام واقعات توکل
بجدا نموده از احدی تم غنی نمیشدیم و استمدادی نکردیم
رضا بقضاء الله و تسبیحاً لامره گفته صبر نمودم و عهده انکالم
باین شریفی بود که تا روز بعد از استمداد از اولیاء کرام
محبوب متوسل و متفأل شدم این آیه شریفه در صحنه آمد
فاستجبنا له و نجیاه من انهم و کذکلت بنی المونسین
بعد از خواندن این آیه فوق العاده وقت قلبی و طمیان

خاطر حاصل کردم و بجهت آنکه در این روز دور و دراز تا بن
با همه اصرار مفسدین که از اول روز تا غروب دور خانه
گرفته هر کس بهانه و خیالی اصرار تمام در کشیدن دروا
هرگز باز روی خود نرسیدند و هر چه زور زدند و بجهت
معموره پیدا نکردند و از بعض علماء و سادات و رفقا مکتوباً
سفارشات رسید که فردا را بجمعییت بایند و بر قدم بکن
شرعاً را از ما رفع کنند و من با اینکه فراموشی است
شرف و تحریکات ارباب غرض و عاود دیدم که
خود ای آن روز را نیز اینجا بمانم مفسده عظیمی و مختصه بزرگی ممکن
فراهم آید و من بعد در تواریخ بنویسند وجود ما بود و مرآت
بدانند لهذا بزرگ رت اخراجی من هذه القرية الظالم
مشول و برای حفظ سلامت کلیه و اسکان و از بهر حال

میان رفتند و در مایشان بسته ماند و هر کس هر چه برده
بود صدمه کشید و دیگری از او ندید حتی بعضی از کمر سنگی جدا
و وطن نموده و بروی عیال و اطفال خود حسرت ماند و بعضی
بتهقیرات دیگر از ولایت تبعید گردید اجمالا مرگین
مجازات خداوندی را در اندک زمانی واضح دیدند چنانکه
بیان مردم اینها حالا با معروفست که از این حال بفرقا
سید مبرور وضع اینجا چگونگی منحل شد

نیز گفت دانای آنکارا کمن بر که بد بسینی از روزگار
هر کس دخیل این بنسند و شرارت شده بود رفته رفته تمام
بدنام و نادوم و پشیمان و مستاصل و پشیمان شدند با کج
هر کسی از ما انفقین و دعای بدی در حق کسی نکرده بودیم
ن بخوراد تسهیمونی خلد الله ملکه و سلطانہ و بادلیای

جهان را از نو و کفایت
 اگر که دینی و داری از هیچ
 و که که زین می کند گفت
 که که زین می کند گفت
 بهار شایه و گوید که دل در آید
 خورشید و گوید که دل در آید
 به آنچه بود جاوید و پایدار
 چگونه دل بندار غایت
 خاک که از اوانم یک غایت
 اگر تب نیست دور اوقات
 گزند که روز با هر یک
 ترا چه به نیم دزد که زنده
 چرا که در چشم خودی
 که ظرف پرت رفت
 از ظرف فرزند

تا بهر وزیر هیچک از ما ناور اینها از احدی شکایت نکرده
اسی نبوده بودیم

عن علی علیه السلام العقل یخرج للغة ویدانته الأصداء
جهان آن به که در آن کتب است که شیرین زندگانی تیغ میسرت
منه دل بر جهان کاین مردمان جواغری نخواهد کرد با کس
کفی کل در همه روی زمینی که در روی خون چندی نیست

ولی هر کس دخیل و باعث بود در اندک زمانی من جانب اله
ثبات اعمال خودشان گرفتار گردیدند و آله بغافل
عما یصل الظالمون

بعد از حرکت ما ما از شهر حضرت اشرف اقدس والا

و بعد دامت ولایت الکبری محض عطف و محبت اول
 بواسطه جناب عدل السلطه ضد و قدر سرکاری در کمال انصاف
 و اعتدال و دستگیری از حرکات اشرار و خطا باعتنا
 مرقوم فرموده بودند جناب عدل السلطه در وقت
 رسانیدن زبانی نیز مرآسم و الارا ابلاغ نمود و تسخط انصاف
 دیگر بواسطه جناب بنان السلطه مرقوم در روانه داشتند
 که جناب مغربی الیه در حوالی میانج رسانیدند آنگونه فلما
 مرآسم ایشان و تقریرات زبانی پفرضا نه جنابان
 عدل و بنان که هر دو وجود عزیز و محترم و صادق و دنیای
 و از سلسله جلیله سادات عالیه رجاستد خینی مؤثر افتاد
 باعث دعا کونی و رضیه خاطر گردید و در حال
 خداوند خود بقدر مرآسم فرموده و از تقصیرات ضعیفان

که بشهادت مردمان سالم و بیغرض از اهل ولایت و کمال
 که علاقه در آرزو با یکدیگر داشتند تقصیری از مانا نخرجونی و دیگر
 و حسن رفتار با عموم خلیفه خاصه با اهل ولایت وضع و کمال
 معهود نبود و با نجیب و رانیدت مدید هر کس از اشرار
 کان و امراء و وزراء و باین مملکت کار کرده و پیشکار آمده اند
 باین خانواده با کمال محبت و احترام راه رفته و از وضع
 سلوک و رفتار و مردم داری این سلسله رضامند
 داشته اند و هنوز خطوط و آثار افغنی بیا و کار هست مانند
 رکب الدولار و شیر میرزا و بعد از او مرحوم مغرالدوله بهر
 و عزیز خان سردار کل که تاریخ مانوریت ایشان با ذکر یک
 مانوریتها (بصلح خراب المملکت مغر بغیر) بنظم آمده بود
 و مانند مرحوم شاهزاده نصره الدوله فرمانفرما فیروز میرزا و مرحوم

میرزا صادق قائم مقام و میرزا فتحعلی خان صاحب دولت
 و میرزا احمد خان شیر اسلطان و مرحوم میرزا رضای صیدی
 و مرحوم شاهزاده طهاسب میرزای مؤید الدوله و مرحوم
 میرزا حسین خان پسالار اعظم و مرحوم علاء الدوله
 همه اینها در زمان مأموریت خودشان باینجا نوازه خاصه
 باینجا کمال میل و محبت و احترام راه رفته اند و اینجا نوازه در
 عهد مأموریت ایشان آنچه توانسته اند در حق مردم
 خوبی کرده اند چنانکه جمعی بواسطه ایشان در عهد محنت
 صاحب مقرری و موجب بوده و ذیل کار و صاحب
 اعتبار گردیده و بمقامات عالیه رسیده اند و از این
 بجز رعایت و کارگزاری فقره و ضعف و ارباب جوان
 وضع دیگر معهود نبوده و از ازاویت با جدی سموع نشده

دیر و دغله
 صاحب حضرت
 شاهزاده آقا
 شکسته در راه
 جلیش شیر
 دست خود
 دارند بعد از
 اجداد و
 حسین
 و بجز
 ده سال
 این
 و معلوم
 این

حتی در باره آنها که بجهت و بدکردنچه خوبیا کرده بودند
 اتق شرمن خست ایله حتی عنیدین هرچه خوشند
 در این قضیه اتفاقیه نتوانستند بهتمتی و بنسبی ایشان را
 متهم سازند و عذری در آن غایله برای اعمال خود پیدا
 نمایند چنانچه تمام اهل ولایت مطلع از این احوال و شاهد
 انقیال هستند و اینکه در آن روز غوغا چنان شهرت داده
 و جلوه دادند که مان با بابل سورش صدمه زده بعد از
 تفرق جمعیت و تحقیق همه اهل ولایت و بابل در بخانه
 و حضور مبارک و الا معلوم و محقق گردید که شهرت دروغ
 بوده از کسان ما ناصدمه جزئی هم با جدی وارد نشده بلکه
 خود اهل سورش و غوغا تو می گوید و عرض راه و نشستن
 و سید را که باراه خود میرفتند بخیال آنکه شاید ایشان بگویند

دولت با هنر از افکند مردمان	زند آسب و لیکن بخند زیز و بر
کو شالی دهد ایام و لیکن بخند	تا هنر جانم و آینه کرد و عجز
سختی یار ساره است در این کج	پس سیه جرم بخزند کمرش و قمر

در کتاب انیس الا دیب تا لیفی خود بعد از وقفه تایم مقامی
که هنوز این وقفه اخیره اتفاق نیفتاده بود و بموجب آن چنانچه
آنوقت مشاهده بودم در آن کتاب فصلی مشعر بعضی فقرات
اتفاقیه درج کرده هر کس بخواند انجا رجوع کند و انجیدیش

بنویسند درج نموده

نخن بنوعید اطلب ما عاودا	کلب الا و قد جرب ما عاودا
--------------------------	---------------------------

بیت الاحزاب

و این شعر را هم مناسبی در آنجا نوشته که بعد از شرح معلوم شد	
و سبب التبر و نفقت ایامه	و لیدهن اثر التبر و نفقت

بیت من الا دیب انصف خربا و باقی نصفه فسیخرب

و در این خانه قبل از وقوع و بعد از وقوع از صلی و مردمان
بغیر من بعض خواهد بود و دیده بودند که غرابت دارد و باید از زبان
خودشان شنیده و تطبیق بخند شده و آینه کرده علام صدق
است و انهم القوا من فراسه المؤمن فانه یبصر نوراته
و انچند فرزند بنی سبب خوابی در آنوقتها بنظر رسیده که
در کتاب انیس الا دیب و قبل ازین قانع شد گردیده

ای کاش در زمانه نشان از طرف	طرف چمن زلال و گل بی نشان بود
بیل شایع کل که همی نمنا سوز	هرگز خوشش بی گل بی نشان بود
عمری بیوق وصل قوی جوان	جسم من از ذوق چنین ناتوان بود
آن سیره و شکوفه گل از صفای	رفت آنچنان که کوئی در پویش بود
شد آینه دست بر سر آن کاد	ای کاش در زمانه نشان بود

مخفی نماند آنچه نوشتیم محلی بود از مفصل برای اینکه مردم گفت
شوند که نیتار در همه حال باید خالص نمود تا عمل خیر بی اثر
بلکه مورش ضرر نکند اینست تفصیلات خداوندی شامل
حال کردید که اسباب حیرت پنهان شد و محقق گردید
که آنچه این خانواده در حق مردم بعمل آورده بودند همه خیر و
صداقت بوده و آنچه بعضی ارباب غرض از راه کج
و حسد اسباب دیگر فراهم آورده بودند مایه شر و بد است

زمانه سفله نواز است و دهر پیکر	سار و شعبده باز است چرخ نو
اگر ز شعبده باز است این چهار پیکر	هزار نقش بر آرد خلاف یکدیگر
حد و اگر تو بگو که در کمال تو بود	که نیست و شمر طایوس غریب بود
کمال عزت نقص آورده در زمین	حمیده کرد و شایخ شجره فیض
ستاره که چه فروز از شماره بچرخ	ولی کوف خروار است خاص

شکر خدا را در اندک زمانی اثر خیر و شریک جهانیان معلوم کرد
و موافق بهمن حدیث شریف حضرت سید سجاد و از بزرگان
حق بنده مانا و از آمد که سینه سر ماید

ثم حقوق من جری لک علی یدیه سائت بقول او فصل عین
او غیر تعقد پس در این تفصیلات غیبیه از آنجا که برگردید
باید بمنون شد که عمل نسا باعث نقص خدایی گردید این
که از اصدای کثارت و فزین نکردیم و برای ادعای این حق

رباعی

بسیار کسی که کرد دعوی وفا	با او بوفاز ستم از صدق و صفا
لیکن چو رسید وقت یاری	پیدا شد از جانب او غیر جفا
و مضمون این حدیث شریف عمده مایه تسلی خاطر گردید	
از جناب رسول صلی الله علیه و آله منقول است	

از کلمات علی بن ابی طالب

ما من شیء یصیب المؤمن من تعب ولا نصب ولا اذى الا
 کفر الله به خطایه وعن الکاظم علیه السلام من عاش فی دنیا
 عیشا اینا فلیتم فی دینه فان البلاء اسرع الی المؤمن من البصر
 پس همیشه باید متنبه شد و اگر بود نه عاقل غیرت کرد

اعزل ذکرا الا غانی و الغزل	و قل الفضل و جانب من
و اتق الله فتقوی الله ما	جاورت قلب امری الاول
کتب الموت علی الخلق کفم	قل من حبش و افی من
این غمزد و کشفان و من	هکات الارض و دلی و غل
این من ساد و او شاد و او	هکات الکل و لم یغن العقل
این ارباب الهی اهل النبی	این اهل الصلح و القوم الاول

سید الکلامهم و سیخری فاعلا ما قد فعل

از حضرت رضا علیه السلام مروی است وقت رسیدن

بخراسان که جمال آنحضرت تقوی می استند عاگرد آنحضرت شست
 کن حجاب لال محمد و ان کنت فاسقا و مجالجبیسم و ان کانوا فاسقین
 در حالتیکه ایشان در حق این قبیل محبتین سادات اینستم
 بنویسد در باره محبتین صلح بطریق دلی تو صید و ناکید خوانند
 خاک کسی که دل زهره و دهان پس بدوستی آل مصطفی است
 بود و است بهین عهد تبخدا بین کوش و وفا کن بعبادت
 مرحوم حاجی ملا بقا و اعطای طهرانی در کتاب جبه انجم تالیف خود
 بنویسد هر سیدی که در هر زمان باشد تا روز قیامت فرزند آن
 بزرگوار است از آنکه ولد جزو والد است و هر قدر این جزو
 تنزل نماید از جزویت بیرون نمیرود و در ذیل آیه کریمه که در
 سوره زخرف است میفرماید و جعلوا له من عباده جزوا
 علی بن ابراهیم فرمود مراد از جزو ولد است که کفار از برائی

خدا تعالیٰ فرزند بسیار داد و سادات اجرا و رسد
 پس هر قدر فاصله شد بین پدر و فرزند از آبا و اجداد باز پدر
 پدر است و پسر پسر چنانکه امام حسین علیه السلام در دعای
 هر روز عرض میکند یا الهی و آله آبا بی ابراهیم و اسمعیل و یسحاق
 و یعقوب و نیز در همان کتاب می نویسد جماعتی از
 اصحاب مانند مرحوم شیخ مفید و ابن ادریس را اعتقاد
 است لفظ اولاد شامل ولاد او و اولاد تا انقضای عالم
 چنانکه خداوند فرمود یا بنی آدم و یا بنی اسرائیل که شامل جمیع
 اولاد آدم و بنی اسرائیل است اجماع است بر آن
 علیه و ولد لقوله تعالی و حلائل ابناکم الذین من اصلکم
 و لقوله یوصیکم الله فی اولادکم قال صلی الله علیه و آله
 کل حب و نسب منقطع یوم القيمة الا حبس و بنی

تعب بعض اشخاص کردم که ادعای تدین و دوستداری
 بنی فاطمه میکرد ولی شنیدم برای خوش آمد امیر بعد از
 این وقایع با این نظام یک مجلس خلوت کرده مشاوره نموده
 چنانکه یکی از محارم امیر نظام تفصیل نقل میکند که این قسم
 نموده بودند فلا نیها حال که بطهران رفتند بسته شکایت
 خواهند کرد و شما طرف خواهیم بود خوبست اهل ولایت
 با ایشان طرف قرار بدهید و بگوید با ایشان کینه و عداوت
 داشتند و بهینطور با در روزنامه تیر نیز درج کنند روزی
 بطهران و سایر جاها بفرستند تا اولیای دولت وقوع این
 قضیه را ابراج با فقرات بنه و اگر چند نفر حامل فعله و سی
 بدو پنجه نیز زده باشند برای اثبات غلبه نباید شد
 و همچنین بجای مناسب است که چند نفر مستبر را از علماء و نوکران

باز برای تحقیق مراتب انحصار طرفان نماید تا ایشان در طرفان سوال و جواب بکنند و بعد از آن
 امیر این تدبیر را اجماعی ننموده با کفر دیگر بیان کند است و خدا را که خود او هم تصدیق کرد گفت بعضی از مردم
 بودند

هم بنویسند که اهل ولایت با اینها بودند اهل ولایت را
 با اینها طرف قرار بدید و چند نفری را هم از علماء و سادات
 و اهل در بجان را بنویسد بطهران بخواهند تا ایشان در آنجا
 بجزرات طرف باشند و گفت اگر عوام علاوه باین
 خانه بدر و بخره هم دست زنند مانع نباشد امیر ازین
 خشود شد و بلا فاصله تا روز اینگونه اقدامات کرد و بعد از
 تفرقه مجلس روز نامه نویس را خواسته مسوده در این
 مضامین نوشته بود داد و در باب احضار چند نفر معلوم شد
 از طبقه علماء و معارف و اعزّه سادات و از اجزای دیگر
 که در این اتفاقات دخیل کار بودند بهر اختلاف ملکه نوشت
 تا از طهران حکم احضار ایشان رسید و اینها حسب امر
 دار الخلافه شدند چون در تبریز امیر با بنیاه همیشه خوش روئی
 بود

میداد ایشان چنان گمان نموده بکلی یقین کردند که سبب
 اینها شما نبوده اید و حال آنکه شما هنوز بقیه رسید بود
 بهر حال معلوم اینها از تبریز حرکت دادند آن شخص غریز که اینها را
 نقل کرد دیدیم همه را از روی خبرت و بصیرت نقل میکنند
 آنکه تفرقه روز نامه بود در سفر که معطر بارشیں آن روز نامه
 که آنهم غریبت حج داشت و شخص اصیل و نجیب بود و با
 این خانواده دوست بودند دشمن در اسلامبول که با
 ملاقات افتاد و این صحبتها بیان آمد و همان اصل
 مسوده خط امیر را نگاه داشته بود و آورده با کمال
 و خجلت عینا بمن نشان داده گفت که روز نامه نویس را
 در نوشتن آن مجبور کردند و من خود بعد ازین حکایتها از دست
 عمل روز نامه نویسی استعفا نموده ام و در آن مجلس

مسوده را باز نمود جناب قطاب اجل آقای علاء الملک
سفیر کبیر نیز حضور داشت مسوده و خط امیر را که ایشان دیدند
خیلی تعجب کردند و آن مسوده را بر قسم بود از آن شخص عزیز
گرفته برای اطلاع اولیای دولت محرمه بطهران فرستاد
تا معلوم مطلب روزنامه و فلی باطل ملکیت نهشته خیال
خود امیر نظام و یکدیگر بدیده که خواسته بودند
باینوسیله رفع ایراد از خود نمایند بهر حال ما در بدو
از این فقرات و روانه نمودن چنین نفر محترم به اختلاف
خبر داشتیم که میان ایشان سابقه کد ری نبوده بلکه با همه
ایشان با عین دوستی داشتیم ولی ایشان از این جناب
بی سابقه بعد از رفتن ما مکران مانده چندی طنا بکار
شدند غافل از اینکه اینها بدین شخص مشاوری با امیر بود

شود

سید

که همیشه او خود را در ولایت شهاب میخواست و برای جلوه دادن
خود بدوایان در یکس خیرخواهی غالب خاطر ایشان را
با نیکوئی و ساوس شوش و پریشان میکرد و شاید از این
بدکامان سینود تا خود بلکه در هر باب منفرد و متفرد باشد
و اینها با این بدکامانها که عنایت دارم خلافت نموندند
کسی نبود از اینها رفع اشتباه نماید بعد از آنکه ما از قم
بطهران وارد شدیم آنجا خبر حضار اینها رسید که
ما یونی سابقه بود تعجب کردیم بعد از گذشت علحضرت
شاهنشاه عجل الله علیه فخر فرموده اند حضرات از فرزند
بعضی کسیره بارض اندس بروند و بطهران نیایند لهذا
پوسیده خود ما اینها با ولیای دولت سفارش کرده خود
بعد آورد و طهران مخصوصا بحضور مبارک همایونی حضور

بعضی

بعض وزراء معتبر رسیده عرض کردم که ما از اینها بوقت
شکی نبوده ایم اینها را که از تبریز روانه کرده اند حکمت عفتش را
نیدانم خوبت حالا که آمده اند بطهران بیا تا مطالب
مکتشف شده بهم نماند لهذا ثانیاً قرار شد یکی بطهران
بیایند و آهنگ و بقاعده روزگار اوایل همه اینها از آن
قبلاً شبیه ناک بودند و حق داشتند تا بر بعضی ایشان
درست حالی شد که احضار ایشان را خود امیر نظام عیثی
و مصباح حکومتی خود را در این دیده و خلی با نمانده است
حق بدوستان طهران و بخود ماینه نیز که ضرر کاتب بودند
حالی کردیم که اینها را محض غرض و با خیالات دیگر
روان داشته اند که شاید از ارباب دول نموده مدعی قرار داد
از خودشان رفع محنت نمایند والا بوقت اینها ما ما

بر بودند سابقه عداوتی نداشتند در هر حال با اینست
از بد دل نمودن اینها تأسف نموده با خود گفتیم حال
ضعیف خصم قوی دوست دشمن است بشهای تیره بهتر از این
روز روشن است بادل سوزناک در با بیشیر و شیار
تغالی بقرآن کردم این آیه شریفه آمد و لا تخفی فی
الذین ظلموا انهم مغفورون چندی نکشیدیم چون آیه ظاهر
شد اینها را که میو ششم فصل بهار هم بود بل حظه وضع
بنی اعتباری روزگار حلقی روی داد در وقوع چند فردی
بنا طرم رسیده برای یاد کار ثبت کردید

دکشن هر چون ندیم فا	کنیم ز دل غارت خلق کجا
امروز اگر سگفته شد گل چین	بی لاله و گل سی بماند صحرا
اکنون که زبان گل بود میسید	کاید بنو نو بهار دیگر بصفا

رجال دولت و کارگذار مهمان خارجه اینو لا بود تمیز
 نامور شد و چند فقره عمده را که باین داخله و خارجه معوق بود
 فیصل داد و در عهده مرحوم میرزا آقاخان صدر اعظم طاب ثراه
 بسلا مبول ناموریتی بهم رسانید بعد مدتی نامور اقامت تخلص
 بعد از چند سال یک مرتبه سفارت مقیم پطر بورغ بودند
 در این مدت خدمات عمده ظاهر شده اسباب مزید افت
 و دوستی باین دو دولت گردید

مرحوم میرزا اسد الله خان ناظم الدوله در ناموریتی
 مختلف داخله و خارجه از قبیل کارگذاری مهمان خارجه
 آذربایجان و جنرال قونو لکری تخلص و سالها در سفارت
 و وزیر محاری پطر بورغ و غیره کیری در اسلامبول و حکومت
 اردبیل و شکیمن و ایالت شیراز و در حکومت طهران و در ارت

آقای میرزا عبد الله خان
 در عهده صاحب
 که چند سال در
 کلونه ز قار کرد خدمت
 اشرف اتم و در
 کفالت امر حکومت
 و نظم اردبیل را باو
 قریب چهار ماه
 وفق مهمان حکومتی
 با او بود که در
 با کمال خوبه تنظیم
 و کارهای آنرا آموخت
 و مکرر بی روی کرد
 و بجهت این که
 و کمال مهمان
 معروضه

تجارت بدولت و ملت خدمتها کرده و جانب طاب
 آقای میرزا محمود خان حلاء الملک وزیر علوم وقتی در ایست
 دیوانخانه آذربایجان و نظم می سببات و ثمر در عهده پکاری
 عزیز خان سردار کل و بعد چندی در جنرال قونو لکری جبارخان
 و جنرال قونو لکری تخلص بعد در ایام وزیر محاری و سفارت
 پطر بورغ و همچنین در سفارت کبرای اسلامبول از عهده
 صدارت مرحوم میرزا یحیی خان پسرالار و پس از آنها
 بتصدیات مرحوم میرزا سعید خان وزیر امور خارجه
 و سایر وزراء و خارجه و دستخطهای مایه یونی با کمال صداقت
 و کفایت چه خدمات عمده بدولت و ملت نمودند
 که در تمام ناموریت ایشان بر صلاح و اصلاح ازاو لیلی دولت
 متجابه و اولیای دولت علیه ایران ایرادی و شکایتی در

این

من جمله جانب میرزا
 اگر ام الدوله و لاری و غیره
 جوان قاریت شده سالها در
 و اسلامبول در عهده
 و سایر حکم مبوله انجمن را نموده
 زبانه و در آنرا عهده
 و همچنین صاحب از میرزا محمد
 حکم الدوله و فرزند از عهده حضرت
 و تاسع نظام ایام و حکم از عهده
 معقول و تربیت شده و بیشتر
 در عهده نظامی پطر بورغ و در
 سلطان اسلامبول تخلص کرده و در
 حکم جدید آقاخان در عهده
 و بعد از آن و نظم نظام تعلیم
 از کتب سلطان و در عهده
 دارد زبان روس و فرانسوی
 سیدانه و بخانه و در عهده
 ترجمه بخوبی بریده و در عهده
 تعلیم کرده خط و خط مایه
 و خوش دارد

نیست لازمت ساد اتر اعوانا بکرات تجربه فرموده بودند
 مجدداً اورا احضار و با کمال استقلال حکومت اردیل و
 بایشان مغوض فرمودند آن مرحوم ابتدای جلوس یاری بی نظیم
 مهمان نهضات شتول بود پس از ورود و کسب سود و در آن
 چندی گذشت که آن مرحوم را احضار حضور فرمود وزارت
 خلوت و رسائل را بمری لایه رحمت فرمودند و چندی
 با کمال توقیر این شغل خطیر را اداره و بعد از آن بوزارت
 تجارت نیز منصوب گردید در این مینا عارضه بمراس
 عارض و روز بروز قوی تحلیل رفته از حالت اعتدال بیرون
 و از شغل نوی معرض گشته مخصوص تشفاد زیارت مرقد
 مطهر رضوی شریف بعد از چندی اقامت ارض آقد
 تجویر طبعا غریبت بریز نموده در عرض راه مرض آشفته او

عظمه که بجهت توفیق
 باین امر دست فرستاد
 محبت و صفای روح و ایمان
 چه قدر با نفیست و درین
 سلام و طاعت و سطر
 عرض حضرت سلطان انوار
 نشاندی و بصدق
 و صفات و شرف
 خدای رحیم و حاج
 نبیست و شرف
 در ملکات و در دولت و شرف
 در قاصد و عظمه
 که از این شرف و شرف

یافته بعد از ورود و خاک ایران در نزد برادرش افزوده
 انجام وفات کرد انجی شجاع نظام حاکم مرند که مرد با حقویت
 و امانی مرند از علماء و روحایا در شمع جنازه و فاتحه خوانی بیا
 و مسوزی و محبت ظاهر نمودند روز و دو روز هم جمع کثیری از علماء
 و امراء و تجار و کسبه و سواره و پیاده جنازه را استقبال
 در مقام سید حمزه امانی گذاشتند بار سال جنازه آن نجف
 اشرف فرستاده شد در انجام وادی اسلام در مقبره
 این خانواده مدفون گردید وفات آن مرحوم یوم پنجشنبه نهم شعبان
 هزار و سیصد و بیست یک بجزی شاق افشا و رحمه الله علیه
 حافظ و فانیکنند ایام با کسی ایچند روزه عمر بیا تا وفاتیم
 مرحوم ناظم الدوله نیز علاوه بر امور رتبه های خارجه در ایام
 صاحب خستیا ری شیراز و حکومت طهران و وزارت عدلیه

باین امر دست فرستاد
 محبت و صفای روح و ایمان
 چه قدر با نفیست و درین
 سلام و طاعت و سطر
 عرض حضرت سلطان انوار
 نشاندی و بصدق
 و صفات و شرف
 خدای رحیم و حاج
 نبیست و شرف
 در ملکات و در دولت و شرف
 در قاصد و عظمه
 که از این شرف و شرف

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بجارت بصدیق یکانه و یکانه چه خدمتها مردم دادی نمود
پنجین جانب طاب اجل علماء الملک در حکومت کرمان قطع
بعض گفتگوهای مجلس در بلوچستان چه خدمتها کرده و بجهت
۳ و چند دفعه در سفر و در
قصر رکاب مرحوم شاه
شاه طاب زده بود
از مرحوم کمال محبت قلبی
در حق او داشته نوعی
انس و اعتقاد بقول
و کلمات و صفاتی
روایت در دستخط
ساز که مرحوم نیز در غلبه
در خدمت و محبت او
معلوم میشود

خداوند خود بعض مردم توفیق عبرت بصیرت کرامت فریاد

که بهوای نفسانی بحیث و بسب مقام صدمه ضرر مسلمانان برین
و حرمت طبعه سادات را نیک محفوظ دارند و صیت بالاتر از این
چه میشود که جناب رسالت آیت در باب سادات فرموده
الطَّائِفُونَ لِي وَ لِيَصْلَحُ لِي بِهِمْ وَ نَعْمَ بِقِيلِ

یا الله لم تراعی جدنا فیما	قد یتیک استار السیما
لو اتنا و رسول الله یحیانا	یوم القیمه ما کنتم تقولونا

طالین باید از آن روز برترند که خداوند فرموده یوم بعض
الظالم علی یدیه و یقول لکستنی اتخذت مع الرسول سبیلا
و قال تعالی و لو ان اهل البیت آمنوا و اتقوا لققنا علیهم ربکا
من السماء و الارض در امامی طوی ره از حضرت رسول
مرویت چهار نفرند که من شفیع ایشانم در روز قیامت
بگویم گننده اولاد من بعد از من بر آونده حجاج ایشان

و سی

و می کنند در امورشان وقت ضطرارشان دوست دارند
ایشان با قلب و زبان و جملات در هر تاریخ نتیجه حب و نفرت
رسول ظاهر و هویدا بوده و خطی دارم از این آیه استخاره که
در آن فایده وقت عزت طهران آمده **الَّذِينَ قَالُوا لَمْ نَكُنْ**
إِنَّا نَكُنْ قد جئواكم فاختبئوا ثم فرادتم إيماناً وقالوا حسبنا الله
وأنعم الوكيل **فَقُلْوا بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَفَضْلِهِ لَمْ يَكُنْ** سوء و استجواب خوا
و الله ذو فضل عظیم و بجهت وقوع بعض حوادث برای حقیر
اسباب توفیق و تعلق شد که آسایش خود را در ترک وطن
دیده بعزم مجاورت قم از تمام اهل وطن دوستان و دواعی غم
با شاق جناب میرزا ابوالفتح خان وکیل ملک و فرزندی
میرزا ابوالفضل خان دیرالسلطنه و میرزا عبدالعزیز خان مجید السلطنه
سالار رفیع و بعضی بستگان دیگر با اهل عیال با نهایت آسودگی

و خوشی بقم وارد شدیم عجب است قبل از وقوع این
قضا یا حاجی عجب کمین نامی بود تا بعد از صلح و رفقاً خوب
دیده بود که شخص بزرگی با و فرموده که بفلانی بگو پاک کن
از که دو خاک است مردان بحر خیر شد سابقه آنجا
و این شعر جاتی داشت که در حالت من اثر غریبی کرد
بدان سرم که اگر بستم کند آمد
ز شادی و غم دوران شوم چو سرو
در اوست
بشوم از دل خود روزگار چو
ز شادی و غم او غم شوم نمی نشاد
نیکم ازستم او نخدم از پیش
که خواه داد کند روزگار یا
و نعم ما قال
از آن بکلی این بکلی این
پس از چند روز و در بدو طبعیه تم و زیارت های مفصل
قلب و ازادگی و آسودگی و کسکی از تمام حقایق دنیوی

حالت خوشی بهم رساند گفتیم خلوت خاص است و جای
 زیاده پس اینکه می بینم بیداریت یارب یا خواب
 پس از چند روز اقامت و خلوص زیارت بر حسب میل و اراده
 بمایونی و اظهارات ملاطفت آنرا و لیای دولت عزمت
 طهران نموده مورد بی تفکرات و تخطات ملوکانه گردیده
 و انالی آن پای تحت هر کی شایسته مقام خود در موقع
 ورود بقعه مبارکه حضرت عجله العظیم و ورود دارالخلافه طهران
 از علماء و امراء و شاهزادگان و وزراء و تجار لازمه محبت
 و انسانیت فوق العاده ظاهر نموده و کمال پذیرایی بعمل
 آوردند پس از چند ماه اقامت آنجا از راه رشت
 و اسلامبول عازم طواف بیت الله محرام گردیدیم بعد از آن
 مکّه و مدینه از راه جبل نجف اشرف و کربلای معلی و کربلای

در مدینه از راه جبل نجف اشرف و کربلای معلی و کربلای
 در مدینه از راه جبل نجف اشرف و کربلای معلی و کربلای
 در مدینه از راه جبل نجف اشرف و کربلای معلی و کربلای
 در مدینه از راه جبل نجف اشرف و کربلای معلی و کربلای

و سرمن رای شرف شدم در نجف اشرف در بیت نهم
 شهر صفر هزار و سیصد و هفده هجری بقضای عاقی بقرآن
 مجید تفسالی نمودم که استقبال حال چگونه خواهد بود صفحین آ
 شریفه آمد دین یسلم وجهه الی الله و یحسن فقد استک
 بالعمرة الوثقی و الی الله عاقبه الأ نور و بعد از آن عاقب
 خیر گردید در مرحبت بازیم آمده قریب یکماه آنجا بجا
 خوش زیارت و اقامت نمودم همه جا زیاده بر آنچه تصور
 آید خوش گذشت هر لوح که در کتب با جمله بیستم صفحه
 که در مدینه را با جمله دریم نقش بجز نقش دی از سیرتیم
 هر مهر بجز مهری از دل بریم و در تمامی این سفر به جا رسیدیم
 و عبور کردم چه در داخله و چه در خارجه از اهل مملکت و دیار
 فوق العاده و بالاتر از رسم روزگار محبت و انسانیتها

در مدینه از راه جبل نجف اشرف و کربلای معلی و کربلای
 در مدینه از راه جبل نجف اشرف و کربلای معلی و کربلای
 در مدینه از راه جبل نجف اشرف و کربلای معلی و کربلای
 در مدینه از راه جبل نجف اشرف و کربلای معلی و کربلای

دیم که محتاج شرح نیست ذلک فضل الله و نه من یشاء
 در ادھر خیالم توطن و اقامت در قم بود مکرر و سخط های مرحت
 امیر از اعلی حضرت اقدس شاهنشاهی خلد الله مکه مثل برآ
 طهران رسیده فرزندی سید سلطنته وزیر نظمیه طراز این
 باد سخط مرحتی دستاوردند علاوه و سخط مکرانی با مرادم
 مخصوصه مجا برة فرمودند لهذا بحسب امر عازم طهران شدیم
 و در آنجا از علای تبریز و خوی و ارومی و اردبیل کافه جانیان
 و مکرافات مستنده باولیای دولت قاهره و بخود حقیتر
 رسیده که همراه را در معاودت داعی نموده بودند
 همچنین از حضرات آقایان مستببات عیالات و مدعیان
 نیز مکرافات و مراسلات بخود داعی رسیده متفقاً با
 خواهش و تاکیدات در مرجع حقیتر بوطن نموده بودند

سر

که الآن عین همان تکرارها موجود است لهذا بموجب
 استخاره معاودت کردم و از اهل ولایت چنانکه شرح
 داده شد از بر طبقه از اعلی و ادنی و علماء و اهرار و تجار
 و کسبه رسوم هربانی و محبت بخوان کل ظاهر گردید که بر بختی
 بیحقوقت حتی نبوده است و آنان که بانجا نوا ده پیچیدگی
 نموده بودند در اندک زمانی اغلبی از میان رفشد و منقرض
 شدند و اگر بعضی چندی ماند آنهم مخدول و مسکوب و ذلیل
 و خوار شد فاعبثوا یا اولی الشبار یکی از رفقا
 و دوستان مخصوص بعد از تراض بعضی به خوانان این
 دو فرد را ضمن مراسله خود یکی از بستگان بعضی مفیدین بودند
 انوش که با بخیردان کوریم مای ساخته با آب و علف کاه خوریم
 یکباره ز نیک و بد خود بخیریم با بخیر از دانش و شش جانوریم

و همان

تاریخ وفات مرحوم قاضی
میرزا عبد الرحمن

فردی که فرج کرده بود	
همان چو با مهربان خویش	زنا مهربانی چه آورده پیش
یقینی ز منی در این باغ کس	تا شاکند هر کسی بغض
پس از مای کل دستان	نیشند با یکد که دستان
در آخر اسله این رباعی رزیر ثبت نموده بود	
آوخ که علاج درد پنهانی ما	افسوس که چاره پریشانی ما
بر عهد جمیعت که پنداشته ام	آبادی خویش در پریشانی ما
در جواب مرسله او این رباعی را گفتم	
اغیار بروز کار جیرانی ما	دشاد شدند از پریشانی ما
غم نیست اگر چه پاریشان شتم	جمعی شده شاد از پریشانی ما
تمام اهل ولایت در ایچین سال یعنی از وقت تنفیر و تبدیل	

میرزا عبد الرحمن
آنکه فرزند او از او در
سالها آن یک خط است
شاه با او عهد ازین
بهر دلیل شاه چون
بر خواهر آن شاد
بود خوش طبع
بر خاندان دولت
تاریخ وفات
جان بابا
خدا باد
بود با خود
بر در صدد
در جواب
از دستان
شود و یک
که تاریخ
میرزا عبد الرحمن

وضع مرحوم قاضی مقام بجا لایح و ثمرات آن وقایع
و حوادث را در ملک تا شاکردند و آشکارا دیدند حاجت
شرح و بیان نیست پس از اینکه مردم متنبه و پشیمان شدند
امید دارم خداوند کریم تر رحمی و فی بقدر اضعاف نموده است
کاشیش و فرج و امنیت خاطر عبود امانی امیلت مهیا فرماید
چنانکه شب و روز دعا می نماید بر امنیت که خداوند بفرماید
اهل ولایت و خوشی بدید هر چند غمینی موقوف نیست
و عمل خود شانت کما قال الله تعالی و کوان اهل القری
امنوا و تقوا لنعظمهم برکات من السماء و الارض و لایه
مرویت پیر مردی خدمت امیر المومنین آمده عرض کرد یا
امیر المومنین من پرو شکسته شده ام مرا نصیحتی فرماید که با
زلفت در جبه من گردد و عقی و سبب عزت من باشد در دنیا

وفات مرحوم قاضی مقام
۱۳۱۹
شیراز
اشاق افتاد و راه
از غیب
اندرم در ایام
خط خود ایچین
برای نشسته و
سکه و خزان
که مرگش را دیده
تاریخ وفات
در جواب
از دستان
شود و یک
که تاریخ
میرزا عبد الرحمن

حضرت فرمود ای شیخ اگر بایگیری دو چیز را یادگیر خداوند
جَلَّ جَلالُه را و مکر را و اگر فراموشکاری دو چیز را فراموش
کن احسانیکه نسبت ببرد کم کرده باشی تا منت تنبی و بدی که
مردم با تو کرده باشند تکبینه در گردی انجیث نظر
خاتمه کتاب قرار دادیم و امید همیشه بپای حق میجویم

و السلام خیر ختام

صورت سؤال و جواب است که بعضی آقایان کرام از اهل عراق
باجانب مستطاب معظم نموده اند

سؤال بعد التَّحِيَّةِ وَالْقَابِ بِدُنْيَتِ بَايَمَةِ شَيْتَانِ
بَرَقِمِ رَقِيقَةٍ وَرَجُوعِ خُدَّتِي سَرَسَرِ اَزَمِ نَفَرُودَةِ اِيَدِ اَوْلَايَا بَهَائِيَّتِ
ارادت عرض اخلاص و احوال پرسی سیمایه ثانیایان نور
در گوشه از دایکی از رتقا که صاحب ذوق تسلیم است

و طبع مستقیم از هر گونه وقایع تاریخی میباید با نخبیت
روزها بجات سنوات قبل هم گاهی رجوع میکرد و تفصیلی در
در روزها بجات آنوقتها راجع بحضرت مستطاب عالی که چندان
قبل در بریز شفاق افتاده بنظر ایشان رسیده چون
ارادت و اخلاص بنده را آن خانواده رفیع کمالاً
میدانند و خودشان ارادت غایبانه و نوعی انس و الفت
بمطالعه تألیفات حضرت اجل عالی دارند از بنده خوا
نموده که از خود بنده کمالی کند و آن ایام راجعاً
مفصلی یا مختصری مرقوم فرماید که حقیقت احوال معلوم
گردد و صورت روزها بجات که نزد شخص موجود بود
بقراریست که لغافار سال خدمت میدارد و اصل روزها
باراهم بنجانب حضرت و در بریز غلب جابجا پیدا میشود

نقل از روزنامه حکمت مورخه غره جماد الثانی ۱۳۱۶ شماره ۲۵۳
 شروعات عجیبه از وقایع محترمه تبریز هر یکی باشا و برک
 جداگانه نوشته و یکی بحیثیات آذربایجان تعرض شده
 با عبارات چندی از ملت ایران نام برده اند که مازدک
 شریاریم ملخص اخبار و سبب شورش اجلاف تبریز است
 خانواده جناب نظام العلماء که پدر بر پدر در آذربایجان معلم
 فضل جاه مشهور و پیوسته بمجا فترا و مربی اراکل و تان
 بوده اند و بهماره حکومت نیته ایران بر مراتب انجمن
 افزوده و آذربایجانیان هم عقدا و خاص بدین طایفه داشته
 و مردمان بزرگ کار آگاه هم از اینان در دولتشاهی
 چون حضرات ناظم الدوله و علاء الملک و وکیل الملک و
 و دبیر سلطنت و غیر هم مصدر خدمات بزرگ شده و هر یکی

کوی نیک نامی از میان برده اند از این جهات چنانچه
 رسم روزگار بر اینست فضل محمود و نجباء محضه واقع شوند
 برخی را از اینگونه افتد و اشتهار این خانواده و تشکی
 روی داده در هر کار با رقابت و همپیشی اینان بر میرد
 ولی روز بروز بر جاه و جلال نظایفه از طرف دولت
 و ملت میافزود هر دوی که از و شایسته و سعادت برود
 باز میزد احسن تدبیر و موفقت تقدیر بسته شد تا دیر
 رت پاینده بخوانان شان پر شده کار به تحزب و تعصب
 کشید کنکا شهابیان آمد رسم تحالف و تعاهد هر یک
 هیچ فرصت بهتر از این در دست نبود که جناب نظام العلماء
 با حکما و غلات مشتم کرده صعا لیک قمر که خیر را از شر
 نشانند برضه این خانواده بشورند مثلا انبار داران

بزرگ آذربایجان که از دوسه سال تا کنون در انبارهای
 مستعد و در خود شهر مخزون داشته و نامه ایشان را بنام و
 داشته و می شناسیم نامی در میان نیامده نظام العلماء
 که ثروت شخصی او را یکانه و یکانه میدهند که باندازه
 مخارج و اسعافات اونیت او را بوسیله خفیه و سبک
 فعاله نزد بندگان انبار دارد و عیم احتکار نمیدند این
 اقاول کم کم در قلوب اجامه فقر و اجلاف خفقاء کار
 آمده و جای گرفت تیر مقصود بد خوانان نشان رسید
 ستم اصحاب و رایحه بی سلم من بهراق و قد خطبت
 مراک و یکبار رشته بیجان و شور شراب جنبانیده که
 در ماه ریح ماضی اول اسواق دو کاکین رسته در بقعه
 امامزاده سید حمزه در محله سرخاب مایهونی کرده چون

از طرف حضرات علماء و کاروانان مقاومت ندیدند
 چهره شاه مقصود خود را بسرخاب و سفید آب غارده
 در آن بقعه بتر که کربلای و نهیب و قل آل محمد را
 بیان بسته بامدادان کیدل و کیزبان از آن بقعه
 ابن عم صاحب بقعه شتافتند الله الله کویان آل
 رسول الله را محصور و غور آوروند جناب نظام العلماء با آن
 و عیال در مجرّه منزوی در بیان و چاکرانش در رسته
 از بالای بام برای مدافعه حاضر شدند سفر او تیر و تفک
 و کلوخ و سنگ در میان آمد و شد شدند چون شب
 بیان آمد جناب نظام العلماء دل از یار و دیار کنده نیم شب
 بسوی طران بشتاب اندر شدند بامدادان شورشان
 بناکهان بجای ایشان و جناب علماء الملک و جناب

ریخته این سخنان را از جاربوب تا پاروب تاراج کرده
 بنیما بردند و بدین افشاگرده خانه تاراهم ویران کردند
 کیرم که اوسیل رسول خدا بود ولی کی از افراد سلیمین
 بود این دیو بیج قاعده و قانون هرگز بمسلم اینهمه عدوان
 نرساند کیرم که بجان بدخواهان این مردمان استغفرالله
 از دین بدر شده بودند بموجب احکام شریعت قریب بیست
 اینهمه طغیان رواند باری وقوع این کار ناگوار و شری
 مثل تریز که مسکن یکانه و بیکانه و وکلاء دولت مایه
 هزاران افوس و بدایت امید داریم که حکومت سنیه
 پی گرفتن مجرکین و ظالمین برآمده تا کنون بدست آورده بجا آرد
 شدیده گرفتارشان کرده است

۲۵۵

۱۳۱۶

ایضا نقل از جریده فریه حکمت مورخه ۱۵ جماد ثانی شماره

جناب سحاب ملاذات نام معین الارامل و ایام آقایی نظام العظمی
 سلمه الله پس از واقعه فایله که بدان خانه ان سیادت و سعادت
 نشان در تریز زوی داد دل از یار و دیار کنده محض تسلیت
 جوی و دلاری از قزوین رو بوی بقعه پاک و مرقد تابناک
 بقعه استول و سلیله الرسول حضرت معصومه علی جدها
 و ایها اسلام به دارالامان قم شتافته پس از اظفار
 سوز و که ز و ابراز راز و نیاز بادل قوی و غم راسخ
 اذان آستان پاک مخلص شده رو بوی پای تخت
 سلطنت عظمی حرکت شدند طهرانیان از رتبه قدومی
 شادمان شده عموم اولیاء دولت علیه علماء و اولیاء
 داعیان شهر و غلبه تجار و ائالی برخی تاجران آباد راه قم
 و گرویی تا حضرت عبید العظیم باستقبال شتافته با کرم و بی

و اعزاز و تعظیم در ششم جمادی الاولی با آن جماعت و جلال که مژده
حسن اخلاص اولیاء دولت و طهرانیان بدو و مان پیغمبر
وارد طهران شده یکسره استدر آن فیوضات مطهر
جمال و جلال سبحان سایه یزدان علیحضرت اقدس بمان
شهریار ایران رو بدان آستان گذارده از تخطیات
بمایونی که هر کلمه از کلمه مرآت وی بمان بلیان بر دلها
نزد آمد و نوشتار و خوشی سخنان دل اندوختن پر کرد
و جور شده بمقرسیادت و سعادت معاودت فرمود
نقل از روزنامه ایران مورخ بیت و چهارم جمادی الاولی
جانب سطلاب ملاذ الانام آقا محمد زاری رفع نظام علیهم السلام
بواسطه حرکتی که انجمن جمال تبریز نبشته سرزده و جانب معظم
آزوده ظاهر شده با اهل متعلقان بزم مهاجرت بدر ایام

۱۳۱۶
۱۳۱۷

قم و زیارت حضرت معصومه علیها السلام مشرف شده بود
پس از شفا کمال از فیض زیارت آن عتبه مبارکه
و چند روز اقامت در بلده قم روز یکشنبه ششم انیماه یزاد
مقدسه حضرت عجله العظیم وارد و از آنجا عزیمت دارالخلافه
نمودند عموم انالی دارالخلافه از وجوه و اعیان و کسبه
و تجار و اصناف بازار با کمال مسرت و اشتیاق
با استقبال جناب معظم شتافته ایشان را با توقیر و احترام
تام دارد و شهر نمودند و در ایچند روز پیوسته رجال
عظام دولت و معارف و اعیان ولایت بدیدن
و فیض ملاقات ایشان نایل گشته و از ورود جناب معظم
انظار کمال ایشان و مسرت نمودند و روزی مخصوص نیز
جناب سطلاب اشرف امجد اکرم صدر اعظم از جناب سطلاب

۱۲۲
دیدن فرمودند و پس از یک روز از ورود و بزرگوار
بندگان همایون بشفوت حضور شاهنشاهی نایل شده منتها
تفقد و کثرت و کمال توقیر و اعزاز از طرف قرین شرف پادشاه
نسبت بایشان مبذول گردید بعد از ورود ایشان بدار الخلافه
علماء اعلام و فقهاء عظام عیالات عالیجات و سایر اولاد
نیز ملوک افانیشان احوال پرستی و تقدیر حال نمودند
انگونه مکرر ماست کائمه ملوکانه و احترام فوق العاده رجال
دولت و امالی دار الخلافه و تقدیرات علمای عظام نوعی
تسلیم و خیر خاطر ایشان از این سوء اتفاق گردید اما
جناب منظم قضاوتی حسن اخلاق و سلامت نفسی که دارند
از این واقعه ناگوار بقرار یک معلوم گردید چه در حضور مبارک
و در سایر مجالس بیج طرح صحبتی ننموده و نخواسته اند بسبب

۱۲۳
سوء اعمال بعض جهال اشخاص صلاح نیک کردار انواری
مستهم و بدنام نمایند چنانکه از عموم علماء و معارف دار الخلافه
بریز و سایر ولایات آذربایجان تکرارها و نوشتهجات
عدیه مبنی بر معذرت و ذمت اعمال جهال باین رسید
و غلبه امالی اظهار انواع مخالفت و مهربانی و کجی نمودند
نقل از روزنامه جلستین ۲۲ شهریور ۱۳۱۶ شمسی
جناب مستطاب قای نظام العلماء سلمه به یوم شنبه ششم جمادی
الاول با فرزند ان کرامی خود جناب ثقه الدوله و جاب
ویر سلطنه و جناب محیی سلطنه و سایر بستگان خویش با کمال
احترام در حالتیکه تمام عیان شهر دار الخلافه تضرع العظم
باستقبال شتافته قریب کیصد و پنجاه یک از اعیان
و اشراف برای توقیر و عظمتشان در جلو و عقب کاسه ایشان

میکشیدند بعد از ورودش حضور علمحضرت بمایونی
 نایل شده تمام وجوه طبقات انبیا و ائمه
 و اعیان و اشراف و کسب از جناب ایشان دیدن
 نقل از جریده فریده تربیت چهارشنبه دوازدهم ربیع الثانی ۱۳۱۶
 در این محله بسندای معتبر خبر از تبریز با دانه تربیت
 رسیده که هیچ اسباب سرت نیست بلکه خیلی سبب است
 اگر آدمی پاکه این بشود بکینفر ذریه رسوخند که انجمن
 و تخلق اخلاق الله و دارای انواع فضایل و علوم و صاحب
 مصنفات جلیله و رتبه نایل جهاد است بی احترامی کرده اند
 چه حال پیدا خواهد کرد و چه خواهد گفت بسته پس از
 بملفی انقلاب و خطر است که یوم مسلمان تدریس چندی
 میکند بی قاعده بین است اما تاریخ میگوید از اول خلقت

تا کنون همیشه عالم شقی جواد تقی تقی مستلا و دوچار چال
 نادان شقی بوده و کل هزار گونه آزار نموده و مرد آگاه و دان
 که در هیچ زمان موسی بنی فرعون نیست و محمد بنی ابوجبل و کما
 از انبیا راست مکر تربیت و تمدن با علی درجه کمال
 و این دایمیه دهمیا مرتفع گردد بیچاره انسان که با
 خداداد چون عمری جگر خورد و رنج برد صاحب مقام و مرتبه
 میشود و بخت و همتی فایز نیک گردد آنوقت است
 که حدی می جنبید و رنگها با غیظ و غضب دست بهم داد
 کوه آتش نشان بنای خور از میگذارد کاهی بلیات
 آسمان را بهانه قرار میدهد زمانی آفات زمینی را د
 آویز میکند و حاصل آنکه نوازنده میسوزد و تانزنده میازد
 و آن جفته که میخواهد میازد تا بکمی بخورد و چه شود

خدا همه را از شر نفس آواره و شیطان حفظ کند برویم بر اصل ^{مطلب}
 همه کس میداند جناب سبط قبله الانام ملاذ الاسلام عمال العلماء
 العظام قای نظام العلماء سلمه تعالی که شته از حال سعادت
 اشغال ایشان پیش از این در روزنامه تربیت درج شده
 از اکابر علماء تبریز و معارف این عهد به عهد سیدیت سند
 و دانشمندی معتد از دوده و خانه ای که پاکان جهان آزا
 ستوده و در شای ایشان سروده و فرموده اند
 مدبرون نقیات شایم تجری اصوله علیهم السلام
 و فیض ابراهیم و فضل خاصان درگاه غصان آن دو رفیع
 امروز در این کشور و این بوم و بر کلیه قلعهای بسته له
 و عصای دست خستگان پاشته و اسطخض رانده
 و سید فوت و شیعه مروت و از آن بزرگان آزا

که با عطای خدا داد و دیکیرید و میدهند و منت بهم نمی
 یکی از آنها جناب سبط اجل اگر نم هر سلطنه وزیر
 خالصات دیوانیت

در این ایام که عمل غله بعضی از اصقاع آذربایجان در حال
 سختی پیشند جماعت اولک تجرک منرضین بهانه بدست
 آورده و در بنجانه جناب سبط نظام العلماء میهند در این وقت
 بعضی از سادات و طلاب محترم بجایت و حرارت میهند
 که دشمنان بیضایقه می چند از ایشان را همراه می کشند
 آه آه... خون بنی فاطمه... ذریه رسول... اولاد بتول
 فرزندان سیف السلول آه آه مختصر غوغا است
 زحمت عالم اجمه میشود و سیدند برای آنکه فتنه بخواب
 چه کند جز اینکه دست از خانه و زنه کالی نبوید و با جمعی از

اولاد و ذریه رسول خدا راه مہجرت پیش کرد و بعزم مشہد
 مقدس عازم دارالخلافہ شود بعد از آنکہ بزرگوار یہاں
 صدقات بی ارثیت کہ اجداد طاہرین نظام العلماء برای
 اولاد مجاد گذارستہ یا شحمی است کہ پدر بایل و بایل گاشتہ
 تاکی اینوضع تغیر کند و بدیر با حکم تقدیر سوخت نہ بای
 ہمسکامہ طلبان فردای آروز بوزیر حرکت ایشان
 بمجاہت و سماجت در خانہ نظام العلماء خانہ کہ رئیس
 علی نقوی) فی مانع و حاجی ریختہ اکنہ را کہ پر از غلہ
 گمان کردہ خالی تر از غنہ خویش می بنیدہ در تمام خانہ بزمین
 غلہ پیدا میشود آہ آہ غلہ نبود اثاث البتہ فرزند فاطمہ بود
 دشمن تادان آزا غارت نمود و یکی گفت غلہ نیست یا
 و دیگران با حکما پر داختہ چہ دخل نظام العلماء دارد

یقین است کہ بعض مغرضین بہ غرضی کہ داشتہ محرک این
 حرکت شیخ شدہ و پادشہ آزا از بالا و پائین خوانید
 ایرادی کہ بہت بر عقل است کہ چرا جلو جہال را گرفتہ
 و آخر الامر بعد از آنکہ مردم دارالخلافہ را خیلی متصف
 از اینحرکات جاہلانہ دیدیم حالای خیم و جد کینند کہ
 نظام العلماء بطہران میاید و با بعضی فایز شویم کہ آرزو داریم
 و مترقب آن بودیم

جای جناب ستاب نظام العلماء در طہران یا خراسان شیراز
 و ہفتیان میزد و کرمان ہر کجا کہ باشد در چشمہای روشن
 و دلہای آگاہ است قدمہای مبارک انجناب را ہمہ
 کس بر سر چشم میگذارد اما خدا نکند در این ضرورتی این
 منازل یکی از ملازمان حضرت علّامی روی خود را بطہران

تریز بر کرده و اشاره بان سامان کرده بگوید
 لَنْ ضَعِفَتْ عَنِّي فَايْلَادُ سِيحَةٍ فَخُشْبَكُ عَارِئِي عَنكَ
 شاه پرستهای پیش از این مردم تریز را در نظر گرفته
 این مقاله را خیلی احترام نوشتم و گرنه
 نقل از روزنامه شهری مطبوعه تریز ۲۱ شهریور ۱۳۱۷
 جناب ستاد الانام آقای حاج نظام ابداء سلمه مدعی
 که بعزم زیارت بیت الهی الحرام و بعد بیت مجاورت کی
 از روضات مقدسه اجداد طاهره خود سال قبل از ولین
 مانوف حرکت فرموده از راه اسلامبول عازم مکه معظمیه و
 منوره گردیده از راه جبل مشرف عبات حایث شده
 و در اقامت آستان مقدس حضرت خاس آل عبا
 علیه آلاف التحية والثناء راسخ بودند ولی چون وجود

امثال یحنین رجال محترم و در بلاد معظم مثل تریز جایی همیشه محل
 بوده و از قضا در این کیال و نیم غیبت ایشان برای عا
 مردم خوش نمکشت که بماند نس غیاب اینها نوا ده
 بی نیست دیدند بموجب استه عا و بعضی متعده عالم
 علماء و وجود رجال و تجار و کسبه از هر طبقه نجاکای
 اعلی حضرت بهایون شریاری ابداء سلطنت تقدیم شده
 بود و در محبت جناب مغزی لید را چهار بار هر چه نامر
 نموده بودند جناب مغزی لید را اولیای دولت
 هر نوع بود راضی بر محبت تریز نموده و بعد از آنکه از
 دارالانام قم بر حسب میل خاطر مبارک بطهران آمده و مورد
 راحم خسروانیشده و راضی بعبادت و وطن گردیده
 محض ابرار و رحمت در حین شخصی از خاک پای مبارک کفایت

الفقه دان مرصع بجناب مغزی لایه و یک قبضه شمشیر
مرصع بجناب بید سلطنت مرحمت کردید
روز جمعه یازدهم ماه که روز ورتیز بود عموم اهل ار
واعیان و اعیان و تجار و سادات و طلاب و کسبه از
هر طبقه سواره و پیاده با جمعیت انبوه در نهایت رونق
و شکوه تا سراسر آسمان و برخی تا با منبر استقبال نموده
و جناب مغزی لایه را با کمال اعزاز و احترام و ششود بی نام
وارد ورتیز نمودند و از جناب کارکنان آن آذربایجان
نهایت اعزاز و اکرام بعمل آمد و انیس که مایه امید و آرزوی
عموم اهل ولایت و اسباب مزید دعا کونی وجود
مقدس علیحضرت اقدس بایونی خلد الله ملکه و سلطنت
و اولیای دولت قاهره کردید

محرر اوراق بر سیل تین سلسله نب جناب سقاب
طافه دنانام عماد دلا سلام قای مولف مد ظله العالی را در این که
ثبت نمایند سلسله ایشان بر حرم منظور میر عبد الوهاب
منتفی می شود که سید بسیار حلیل القدری بوده و با نیت در
سجلات و قبایح قدیمه و برخی فرامین عهد صفویه که از
آباء و اجداد این سلسله و خانواده اسم برده اند بید
منوب کرده اند در تاریخ عالم آرا انویسید سادات
عظام دار السلطنه برتر خصوصاً عبد الوهابیه در دار السلطنه
اقامت داشته اند در این عهد بعضی در یزد و کاشان و
همشده میر عبد الوهاب جد اعلی ایشان که سادات بزرگوار
با و منوبند سید عالی شان و منظور سلطانین عصر بوده و
یوسف میرزا بن حسن میرزا پادشاه مغز گشته از اولاد او

در تذکره شاهی سید
که میر عبد الوهاب
سید عبد الغفار در خدمت ظاهر
و چون بنابر دو حدیث که در
و در شهر سید سید
بکالم بقا انتقال یافته
و میر عبد الغفار فرزند
در تذکره شاهی سید
در پای سراسر خاتمه
که بنفرد است
سید بنور و سید
سید با پیش بان راز
بر و سید بنور با
علوم در سید
بخصوص علم

حسن بیک از زاد بطنیه محترمه یوسف میرزا است و در زمان
حضرت جنت مکان شاه طهماسب بآن بنیت کثرت اوقات
ولایت بقعه رفیع حسن پاشاه واقع در صاحب آباد تبریز
که بنحیره مشهور است بآن سلسله متعلق بود و الیوم با ولاد او
متعلق است

شرح شجره و طواریب جناب معظم از روی اسناد معتبره
که ثبت می‌شود جناب کجای الامیرزا محمد رفیع ابن کجای
الامیرزا علی هفتر بن الامیرزا رفیع ابن الامیرزا ابی طالب النور
ابن الامیرزا سلیم نایب الصدراة بن الامیرزا محمد سعید بن
الامیرزا علی اکبر بن الامیرزا رفیع بن میر مطلب بن میر فتح
محمد صدرالدین بن محمد الدین بن آسید اسماعیل بن میر علی اکبر
المعروف شاه پیر بن الامیر عبد الوهاب بن آسید

[illegible]

عبد القفار بن أسيد عماد الدين ايرجاج بن أسيد بن محمد
الدين بن أسيد محمد كمال الدين بن أسيد بن أسيد بن أسيد بن
الدين بن مير علي عماد الدين بن أسيد احمد بن أسيد عماد بن
عبد الدين بن أسيد علي عماد الدين بن محمد بن محمد بن أسيد احمد
بن عبد الله وكان ذلك من علماء الثنايا وهو
أسيد محمد الأصغر بن أسيد احمد الرئس بن أسيد ابراهيم بن
بن أسيد اسماعيل آية الجاج بن أسيد ابراهيم الغفر الذي آتته
فاطمه بنت مولا الحسين عليه السلام وهو ابن الحسن بن
العامر الحسن بن علي بن ابي طالب سلام الله عليه وعلى آله^{٥٥}

و شيعته و مواليه و لغة الله على اعدائهم و ظالمهم
و منكري فضايلهم حمسين الى يوم القيمة
او ليكن ياباني في مثلهم رواه ابن القيم

و شرح بیاض شیه
ایضاً شرح مختصر بیاض شیه
بود که در نظری بیاض شیه و اینه
بالیف آنزوم مفصلاً نوشته اجازه
واده مزین فرموده و در آن همان
اجازه بیاض شیه
مطلب آن حاج نظام احمد
موجود است بیاض الصدر و مزین در
میزان احمد و در انجید و زان بیاض
اعلام بود و در انجید و زان بیاض
مطلب آن حاج نظام احمد
الزبان حاج نظام احمد
المحققین بیاض شیه
حضر نظام احمد
جامع کالات صورتی از خبر
و جایز است اجتهاد می از خبر
آباء و اجداد است سالک در علم
تصنیف نموده و در نظری بیاض
و مجتهدین اجتهاد است بیاض شیه
اجتهاد اجتهاد است بیاض شیه
و از مزین جمله از مزین نظام احمد
شیرباز اجتهاد است بیاض شیه
احمد احمد

۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم

این نظم و شعر از جناب جلالت آقام میرزا صادق خان
ادیب المملک میراث است که در اینجا و آنجا
در بزرگترین شرف و آوازه همان مرحوم میرزا نظام بوده اند معری
از سلسله جلیله مرحوم میرزا بزرگ قایم مقام و از سادات عالی
چند طبع سرشاری دارند روزنامه ادیب نیز از آثار نظم

مکین بار است

چون کند رفت و بیاورد	دستش را که نام خوانده بانی
کاش پیداران یونانی بر او طاق	بسکه بوده از سفر بسته ز خاک
شده شیراخت بیکر کشیده و نه	خامه در کف نه چشم آمده نه شد در آ
گفت اگر این بخوابد ایران منم	بکه با یونانیان چیم ره شوم و عا
زانکه در گوش حرفی نمیزد تواند	آنکه گوشه بپایک که مسافر عا
خوانده اسپه دار ایران از او بر آید	در حضور خوش خوانش بر نشانی

حکایت و نثر
در سبک فارسی
که بگوشتی بادی و در آید
آن کی چون سبلی از کبابی
خانها و پادشاهان
و آنکه آن شعله آتش که در آید
کوه کوه آتش خانه هر طرف
سپین چرخ عا در مکی چرخ
تشنه باشند از خرد و کلان
رستم و اوج اسباب
مرد و زن و بزرگ و اندک
خامه را باید در این گام
تغ را باید در این
خون مکی که کنی می ناید در این
آتش تنی که کنی می ناید در این

نظم

هم قبی رویا ز نخت از یک بر	هم پستاران رویا بر و نخت از یک
پیکر از دیای شتر و از دیو چو	سر و نیم کیان است همچون افتا
گفت ایرانی را دم از این می	نه بروم آشنایی نبویان آ
عار و لرم زانکه باز نه از خوان	یا چو در شده بسته جویم از شیمان
چون چنین فرمود از رشک رقابت	جهه فرمودند در پای شده مالک رق
مرد کا فیز از دشت این چنین باشد	عقل انار اکتیسی انیقه باشد

رجوع بطلب مقصود

ای میرزا نمک در می فروخ	چون صیقل سحر و سحر و سحر و سحر
کنند شد آن دستانها که تو را	خوانده یا از کارستان و از آرا
چند کوی از سکنه رسته از کار	باز خوان تا جمله کونیند از شعیب
نیمه ساز و کارهای میرا و لوا	کای جهان کسیر قشورند از پادشاه
از شاربغ خور محبوب ماند روز	واقاب فکر او هر که نماند در حجاب

چهارم از غزل و مثنوی
و در سبک فارسی

نظم
مکین بار است

سینه ۱۲ آغاز داستان نورش بریزان

شاه

آنست مقصد بود و چارم از بیج دیو
شازده زرقه زقرن چاره اند
را دانی لطیف و اخروی نعمه یعنی زرقه
مردم تیز لحنی ساختند اندر زبان
چندین امرین آ در بکس مردان
کادمی صورت بنده ایست
خط نامز کرده دستاویز و از بیدار نشی
از جوان و پیرو مرد و زن ببار آمد
از بزرگان قدر بردند از گریان
پیشو سیل از کوهساران با چو باران
پاره ایست جان برخی بقصد
سویان بشند و کاهها و دره تا
و چنین حسی فراهم ساختند از آنجا
ابتداء در تعبیه سبیل پیرو در شدند
بر کشیدند از دل و گردن روی
و اندک گشتی مرا نکاشته است
و اندک گشتی جگر بوده اظهار کباب
و اندک گشتی فوسانی و عیالی بجای

رجح

آن کی کفش خدایا از تو بخوانم زرقه
و اندک گشتی خدایا از تو بخوانم قبح باب
آن کی کفش که اندر پایم از روزگار
و اندک گشتی که اندر کاه ایزد و رخ تاب
اگر ای فتنه امیر عظمی تجن مردم شهر و بر آفتاب سیر ز علی اثر فتن
سالار نظام را باز آوردن چندین از سران انجاعت و سخن کرد
بایشان از در و عهد و وعید

چون سیر کا میاب این قصه را
سخت غمگین شد درونش و میر کا میاب
خواند سالاری بکسرت زدود
نزد این بیدون در آن روان
چندین بکرین و نیست ده و
تا چشم از چه کرد و این بهر ازار
رفت سالار محمدان چست و باز
چندین مرد کزین کا نقوم کرد و نما
میر بیان بهر خوش و طرز کوه
هم زانی بهرمان فرمود از رخت
کایوس پویان چرا جسته این خط
وید غل از آن چرا گشته از راه
تا بکی در در خمار آرید و اندر دیده خواب

بیتین
سینه از سینه
و در آن

پیش هر کار را باد آفره و باد استی
 آن دانی شکر بر آید و کیم کند
 خود می دانی من آسایش این خلعت
 تا رعیت راتن آبی بود در ملک
 شرم گیرید از خدا و ز ما و شاور
 باز کردید و میزد آب اندر پیر
 تا شام بی توانی سیم بزرگ عزیز
 در نفس درم در دامن سائل نم
 که پذیرفتید کند متان هم از بر خود

خجالت و پشیمانی رؤسای طایغان و مرجعیت آنها و تبعه و اند
 کردن جماعت و سر باز چیدن برخی از سرفرازان بجهت اماره فتنه و
 نایزه فساد و تحریک و اغوای مضلین بغرض از طرق حدیده

ربا و آفره
 عقاب
 ربا و آفره

(مصاب)
 ماتم زوه خطا و
 و در فتنه

و سیم بزرگ عزیز
 و سیم بزرگ عزیز
 و سیم بزرگ عزیز
 و سیم بزرگ عزیز

چون شنیدند سخن از پیران و پند
 غدر سمعی نه آید و کردند بی سکوت
 عهد و پیمان را بر این بنجار کردند
 پس بر فتنه و بیان کردند بپایان
 جا پلان از جا بر شفتند و گفتند سخن
 که چه بیداریم سر چیدن از فتنه
 و آنکه با فغان می طلوع شود طوفان
 لیک ای نجابی غوغا نمود و سخن
 پیشوای غرابستی و چون بوم بوم
 الغرض چون آن گشت طلوع شد

برو نشدن غوغایان از بقعه شریفه و بستن بازار را و و کالین
 برون در در بنجانه جناب مستطاب نظام العلماء و مدافعه آنجا پس از

در جواب اندر غوغا و فتنه چون
 قول مطبوعی نیار شد و گشته می حجاب
 که خمش سازند فتنه را از آن
 آنچه شد در حضرت میرزا و آل و از
 هست اندر گوش مانده آوازی
 آنچنان شد که آیم از فتنه اندر
 کش بود در هر دو سستی عاقبت
 هر که نه غوغا طلب از ما نماید
 می بایزم اندر آن موقع که فرمایند
 صم بکم نمی گشتند از قصاص شرارت و

اتام امر و کمال حجت بر حسب تکلیف

روز و یک تا خنده از بقعه میوه نشان	سوی شادستان چنان داور درین و
تا خنده نین ز نادانی بخاشی کش خدا	بود مردی محشم از خاندان بوی
آخری خشنده از برج نزار بخت	کوهری تابنده در درج قضی بن کلاه
عالمی نخل محقق سیدی را دویم	آکه از هر روز گنون را ز داندان
جامع المنقول و المعقول که تیسری	بره یابد خواجه طوس و حکیم فاریاب
ان نظام الله البصیاء که نام نایش	هم رفیع است از فلک هم است
چون از این سنگا که شد در کوه	بایقین گفت بمکرم فرو بسته با
نامه یزدان کی بگفت و گفت کی	شرعی از این صحنه منزل غوغا یزدان
خاندنش ره میزد و زیدش در دود	کو دکانشرا میند زید اندر
ما پیش کشفه گاند ز تو نمیشیم اند	میخ آهن را یک گفت دریم
ان خیال از مغرمان آکه بر دوش	که رود ما خویا از بنک و سی

تکلیف

روز و یک تا خنده

کوشا امروز با افسانه دیو شست	کی شود دیگر زافسون حکیمان پندیا
باری از بس خیر کی کرد و سر چید	شد دل استید و الا که در ج و ت
آگاهانیدن منیان امیر اعظم را از محضره بیت اشرف حضرت نظام	دستافتن امیر بی توانی بخت طغانی بره ف و و طر و جاله معا
قصد بر سر من بر دند کا ز با چکان	این زمان از فتنه و غوغا همی کرد
ای معین الله بران جان کستی را	ای شبان کله بستان دادا ام
چاره ای میر زو در علاج اند	همی اینجا به روزی صلاح اند
ملکت را چار موج فتنه خون	کشتی نوح است فصلت من و علی
میر در یاد دل چو این شنید از جاست	دست مردی بر عنان و پی
در میان آنجماعت راند تون	چون خلیل الله در آرزو کلیم الله در
دید شری در بر اهو کشوری دیگر	دیدی در تزلزل عالمی در انقلاب
چهل خواند در فضا اتی میفرست	سنگ گوید در هوا اندر لک

روز و یک تا خنده

بیرغیرمند از این اطوار نامی نخت خوبست تا کیفر دهد آن شورجایز بار دیگر بر کشود از درج مرادید باز بان لطف فرمود ای غنیمان ما یج دیسته نیلوفر برید از کرس عیش به بر رعیت شغل و کار هر بن کر نه بردارید از شور و غوغای ور شما اندر شمشیر مارا باک از هزاران کو در یک شیر کی پروا چون بنیان شد حدیث میر عظم زان پس از هم کینه نه عهد پس در ایوان رفت و بر نشسته و	بر چنین از شرم خوی چون بر گل سوزی باز رحم آورد و طشرا فزون انصاف بر فاشد از کو هر کین لعل در نوعروس عار را در کوچه بردن یا شنیده سینه سینه بر آید از شدا زشت به در کسوت ذکر ایام بر سر دریای خون چو آب بود چن که هزاران کو سفند آید تیر سید وز هزاران صوه کی اندیشه دارد یک هر کی کتب بخود الموت لی الان کا مروی چن بادیزل بود و آنان خو که چه جانش خسته بودی زین آیا
---	--

در این باب

شعر

کحل برون دا اندر دیده است طعم غلن دا اندر ساغش شده است	تقصیم غزم حضرت نظام الله نهضت از بریز و کتب از تعیب و غزا و خط مراتب خود و اجاء و زنج صده اهل شهر بهد که زیرا که نیست این سلسله را چنانچه بس سجده باز و اگر بر جای اندخیر کی غلای فزون شود والفرار مالا لطاق من بن المرسین و دست برد دوران در غارت بیت الشرف و بدر اسل فوت و تخریب قاعه قصر سیم مروت بفرست
نیم شب آن سید و الا که تقسیم داد گفت اگر شرب کاب نهضت آمدم	غرم رفتن را چو باز آید این ضغم غنا که اندر روز ریزم خون مردم در کاب
چون بشدوی پاسبان جنگی در بامدادان خلق نیز که شده از نیک	زاکه بی شهباز و شاهین کس نشوید آن شریف محترم چون باد صحرایا

این دیوانی است که در این کتاب است

در این باب

لاجرم در خانه شش از بهر غارت
از طلوع صبح دم حتی تو اورت بجا
شد بنیما کوهرین قنیل بلورین
رفت غارت خنخی دیبا و سقا
نبجایمینه کرسی نه ز زمین بطا
نه در ویرایت نه جفا
از وزیر خلوت سلطان وکیل ملک
وز عطاء الملک و زواج نظام
شد بنیما یستم مالی که کرد کتاب
نه در این نامه شان خاک و نه در
خانه شان شد که از بالانه زک
ذکر اهل اس و پلاس و دیک و دیک
بار بار اندر بیا کنند دیبا یختن
در جراب آینه زو زو زو خطه
با کتا به که سزد کاری که کردیم
ز خیال عامه بود این کار بل کورستی
فارس رام رمی من دی سلم

نقص
شعر
درج

اسکندر
ادعای
نابینا

احسان
عز و شانه

حزین
سحاب
بهر
برق

ای درینا کاشیسان بازو بنگاه
کشت پر شور از نوای جغد و آوای
ای درینا کاشیسان بازو بنگاه
کشت از بیداد بخت تبصرین
ای درینا خیمه زد بهرام در ایوان
ای درینا دست کیوان چهره شد
اکامی فین بنگان حضرت اقدس اثرن و الاله
از ما جرا و رقم کردن مشور غضب در باره تورشیان
اگر مبارک بقول طغیان با ستانت مدافع و مجانب
کاشکار شد کنون در و عدالت
نهیان رفته در بار و لیعهد
کار بر این سده ای شه عکبر
دیکه خیری از طبل آورده است غوک
ایر قضا فیض کنای حکمت ترده
شع چو این شبنم فوراً خامه و فر
برایر کامران بخت تو یمن
کاشکار شد کنون در و عدالت
خانه اولاد پیغمبر باد آفتاب
عکبتو مان خام روین تن بیافند از
پنجو داود پیغمبر بسند فضل
بخت بر همین ورق از کاکل زدن
صا رم کین را بیا به کشیدن

از قیاس
از قیاس
از قیاس

آن سری کو چیرمالک رقابین	بست باد افرا او دیر خیر
آن دوان فرست مجو بکن شیرین	آن دوان ملت بند کنز کر خیر
جو بیای خود را کند اردیابی نو	کند بکشتی از ان شاید کند رینا
میر عظم ابد الله تعالی نصره	بوسه زد تو قیوم و بر سر مشت و
داد فرمان تا فرو بازند بر غوغا	زان کرک تاشین کو بار و از
زین بلد دیگر خبر کشد و در سوک اند	مهران شهر و ساد او شایخ و
انظار تضرع جمعی از اتباع بعض مضرین باری خیر و ضعیفان	
اقدس و لا و طلب عفو از صدمه در کین و اعماض	
اعمال مفیدین	
بازمان و کو دکان ساخور دوان	جمعی افزون از شمار و فزون از
کرده پیران درم از اشک عارض	کرده زالان زنده از خون
کو دکان با نمان از رخ بر شوده جوی	نوع و سمان در کلو افکنده از کلو

جملگی مصحف بکف نشد در پاش	بر گیراکشته جاری از بصر نون
ان کی کفشها از بیدلان	واند که کفشها از خستگان رخ
رحم فرما بر عجزان و زمان را	خسکان اندر فرس و کوهان
بکینا از تقصیر کنه کاران	سالمخورد از اباد افرا و زمان
تو هر بری پستین از کرک بایه	کار قصاست کندن کو سپند از انا
سکشی شهر و بخیر و تو پیر	الله الله دور از نصافت و پیر
زاری مردم چو دید آینه بخود	بر دل پیران فروت و زمان دلکشا
حضرت و الا تو این چرا برکت	گشت رخی آنجا مستطاب از انجا
لیک جد شانه ام کی چنان	تا نکرد این ولایت از کرک اینها
کرچه او گفته نفرین نکردی کسی	تا فرایه با سکونش بهر خود
مرکب را تو به بایه خلوص و صدق	تا بنفقتش قهر خد از انجا
کرچه نیر و خدا اعراض کرد از خود	از کجا دانه که جش بکند و دیوم

بست باد افرا او دیر خیر
آن دوان فرست مجو بکن شیرین
آن دوان ملت بند کنز کر خیر
کند بکشتی از ان شاید کند رینا
بوسه زد تو قیوم و بر سر مشت و
زان کرک تاشین کو بار و از
مهران شهر و ساد او شایخ و
انظار تضرع جمعی از اتباع بعض مضرین باری خیر و ضعیفان
اقدس و لا و طلب عفو از صدمه در کین و اعماض
اعمال مفیدین
بازمان و کو دکان ساخور دوان
کرده پیران درم از اشک عارض
کو دکان با نمان از رخ بر شوده جوی
جمعی افزون از شمار و فزون از
کرده زالان زنده از خون
نوع و سمان در کلو افکنده از کلو

چون اقام این اوراق باول بهار افتاده بود این قصیده	کشت معطر هوا چمن سارا
بهاریه که از طراوش طبع حضرت طب ملاذ لانا نام نهاد	غیرت یا قوت کشت لاله حمرا
اقای علاج نظام العلماء مد ظله العالی در تعریف بهار و تفسیر	کرده برون بر فراز توده غمرا
بیل نهار متضمن بح حضرت مولی الموالی است تیم ثابت افتاد	از سر صورت کذب بجا مستی
ابر بهاری بر بخت لوله لاله روی زمر بطرف کشن صحرا	هیچ نغی بفسر عالم عجمی
	چند نهی تن برنج و محنت دنیا
	میرود از سر تمام انیمه دوا
	سود و زاین جهان چو عمر سارا

نه غلبه ای زن
دولت تو کل بخت
ز غلبه بخت بخت
از این زهر باده صلی بود بخت
بوزان خرقه سبک اوین
چو کمانی است که در دست
زال عایت کذب تو هم نکند
رخت ده نفس خود و خود
بجای از بخت کبر و بخت
چو از چمن طبع و خلق بدخوار
پس که لاف لانی دود و دایه
هوای جفا و دور کرد از عالم
شیرینای روغن از بخت
ولی که عشقش از دوزخ
سودای جفا بخت کذب

هر چه نیاید غم از دولت نکند	از چه دمی لبگر باطل به پای
شمر دور و شست یک بخت از دهم	سهل بود پیش مرد عارف دانا
یک اجل انکند هنوز رتبه	مال فرا به بروی مال بهدا
نفس عزیزت آن ان کمر	با طمع و حرص خوار و ضعیف
چشم پوش از عطا و شش دم	تا نثوی بنده و اسیر خطایا
رو پر سین وقت مرک فرو	خواه حرف خواهد دج لولا
فانحه کو کوزان که کو بخت	کو کبه جم بساط و حشمت دانا
رو بخدا کن ز ما سوی همجه	دست تو کل بخت بخت
شاه ولایت ولی کل الله	شیر خدا ان امیر ترب و لطی
والی ملک دولی ام خدا	مالک حکم از شری است با شریا
اوست ولی عطا و منع خدا	آدم د عالم برای او شده بیا
در صف بنم عابد کی کشیده	در صف رنم است شیر شیه بیا

نظام ارشد کن خاطر زهر بخت
تلمذ دار و دوری طرب بخت
کسل کرده است طبع را ازین
نیکیان دول از ما سوا خدا
علی باب خداوند اول است
اگر دمی زنده دانا شست
ز روی آن درگاه روی اور
چو رودی برای چاره داد
سوار شست علی شود بخت
بر برای حادثه از خدا
دولت
کشت سال و عطا و ده چندی
نظام حریف کز این عجمی
هین دور و ده چندی
کرفت فافله غلش شود

مستغنی نیست بر دستکش	که تن عرود تن صفت اعدا
در بر او خمر چه قدرست	خلق چهار پیش او چه توانا
اوست شمع جهانیاں بدو عالم	رشته اخلاص او عروه و بقی
آدم و حوا برای ابد شده بود	که چه سپر بود او بآدم و حوا
که یزید باشد از حکیم نایان	پرتو او بود روشن از یزید
جیسمی برآمده روح ویدی	از دم او بود قوت همی
معجز او بود از هیچ زمان	مرده که میکشت زنده و سجا
منظر ارض است و دست خداوند	دست خدا را از امانه و احوال
خاتم پیغمبران چو رفت معراج	دید هر جا جمال اوست بود
اصل کلمات و مشاء خیرات	نیک و بد از جیب فضل او
طینت بر کس بهتر او خمر	نطفه او بوده از آفرین
روح او روح خود کند که گوید	دست او بر کمال طینت آ

برو قیصره دوستان که در کجاست
بیاد آر ز فغان خود بگریزی
چنان گشت پای از این سرافرازی
که جان هیچ نبینی ز بودن آری
چه روز که نطق گشت عجب شب
نماند دولت از لشکر عجب کدی
سال بهشت در هیچ سال نماند
من پس از این خدایه و سال نماند
طعم بویکت روزگار چو نماند
بودم چون سروال چو نماند
سکه خدا را که هیچ معجز نماند
بر در و دیوار روان بران نماند
و چه چراغ که شد غیب جفا
هر قضایش وسیله هیچ نماند

بود سرشت نظام پاک از آفرین	از دل او روشت نور توان
مخلص آل علی بود ز دل جان	مفخر از آیه مودت قربی
وله ایضا مدخله	
خبر میداد وضع لیل و نهار	که هرگز نماند جهان بر سر
نه پانینکی هست بر نور روز	نی ظلمت برای شبش پدیدار
بقای نباشد برای حرا	دوامی نباشد بقصل بهار
ولا یکدم از داده از داده	که فارغ شوی از غم روزگار
چو باشد همه نیک و بد	بد و نیک دنیا بدینا کند
منه بار خشم بر دل از جور	رضا بر قضا و دهر کار و بار
بروشه کن صبر و تسلیم را	ز دیده عجب اشک خوین سبا
بسی پادشاهان کردند	کز آنها نماند یکی از هزار
چو جشید و خنجر و کتیباد	کیو مرث و شان بس نماند

نزدیم و افسر نهشت و نه تیج	نه رسمی از ایشان نقش کشید
کجا رفت بهرام کور از چه رو	نیاید و کباره سوی سکار
همین کوه و صحرا و نامون و دشت	بسی دیده شان باستان
بنام نهادند بر روی خاک	نگردید از آنها یکی اسوار
کشیدند سگربسی با شکوه	ز بندها و دشمنان قفسدار
چه شوکت چه حشمت چه فروغ	چه لشکر که نایب وصف شمار
سراپرده با بر چمنها زدند	نشسته در هر آب و عیار
یکایک همه رخت بر بست و رفت	نیک سگربسی ماندونی شیریار
نظام از خداوند فستق خور	که در وقت مرگ شود بایور

تاریخ بیت پنجم شهر محرم الحرام اول محل صورت

اتمام پذیرفت ۱۳۲۴

این مجرای مختصریت تاریک بود که این بند و بخل و نیت بقصای خاص
و نمودت بخوانده سیادت و دودمان رسالت بقلم آورده خدایی
بنظر بعضی آقایان عظام رسیده انجا میل طبع آن فرمودند لهذا در این
سعادت اقرآن که سریر سلطنت بوجوه سود شهریار جوان بخت کار
و همای دولت و ملک حسن نیت این شامش ظل الله ابوالفتح و الظفر
مختصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانیست و صفی از برای
با توجهات کامله بیکان حضرت امیر اثر امجد اسعد لرغ و الای
دولت ابدایت روحانده در کمال نظم و نظام بوده و غلبه دوم
میل و شوقی بحقیل معارف و مطالعه کتب تواریخ و دلائل و در زمان
پیشکاری دفعه ثانوی حضرت متقاب اجل اکرم فخرم قای نظام
وام اجل الله تعالی که با همه اشتغال بجدیل مقام و دولت
ملکت توجه خاصی بشرع و بواسطه فولاد دلاوری
بکلیه طبع رسیده و اما العبد العالی

Handwritten text in Arabic script, enclosed in a rectangular border. The text is arranged in approximately 12 horizontal lines. The script is cursive and appears to be a form of Ottoman Turkish or Persian. The ink is dark, and the paper shows signs of age and wear.



